



جنون سرعت

۲۴

مأخذه آموزش، تحلیلی و اطلاع رسانی دانش آموزان دوره متوسطه  
دوره سنی ام ایمن ماه ۱۳۹۲ / شماره پستی در پی ۴۸ / صفحه ۵۰۰ / غیر رایج

ISSN: 1606-9080  
www.roshdmag.ir

## ۸ نیمکتی برای با هم بودن



## ۲ امیر رضایی پولدار

# ۹ صبح فردا، دیدار با امام در تهران

فردا صبح در تهران دیدار با امام خمینی خواهد بود. مراسم در محل اجتماعات و تجمعات مردمی در تهران برگزار خواهد شد.



### ۳۴ اطلاعات

حرکت و سایل سنگین نظامی و شایعه کودتا در تهران

### برادران ارتشی به روی مردم تیغ نگشایید

### کودتای امریکائی در شرف انجام است

دستور تخلیه امریکائی ها از ایران صادر شد

### آرایش گروهها مقارن با ورود امام

### رقم نمایندگان مستعفی بالا می رود

### رقم نمایندگان مستعفی بالا می رود

مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی خود...



دبیر کل معاونش را اخراج کردند

صدای آه از زمین  
به گوش ماه می‌رسد  
نوشته روی جاده‌ها  
کسی ز راه می‌رسد  
کسی که نسل روشنش  
به آفتاب می‌رسد

محمدکاظم مزینانی





www.roshdmag.ir  
e-mail: javan@roshdmag.ir  
www.roshdmag.ir/weblog/javan

www.roshdmag.ir  
e-mail: javan@roshdmag.ir  
www.roshdmag.ir/weblog/javan

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی  
دوره سی ام / بهمن ماه ۱۳۹۲ / شماره بی در بی ۲۴۸



بیدادداشت

## خاطره آن شب سرد

ما آدمها به خاطره‌هایمان زنده‌ایم. بعضی خاطره‌ها به زندگی ما معنا و مفهوم می‌بخشد و مسیر آن را عوض می‌کند. آدم‌ها که می‌میرند، خاطره‌هایشان برای آدم‌های دیگر می‌ماند؛ خاطره‌های تلخ و شیرین، شوق آفرین و مأیوس‌کننده، زودگذر و ماندگار ...

شب بود. زمستان ۱۳۵۷ و هوا سرد سرد. تازه شام خورده بودیم. بابام با رادیوی کوچکش، به اخبار بی‌بی‌سی گوش می‌داد. مادرم طرف‌ها را می‌شست. حکومت نظامی بود و کسی حال مهمانی رفتن و شب‌نشینی نداشت.

یک‌دفعه صدایی آمد: صدای جمعیتی که شعار می‌دادند. کاپشن‌ام را پوشیدم و خواستم بروم جلوی در خانه. بابام گفت:

«کجا؟ کجا؟ حق نداری بری بیرون!»

برگشتم و این‌بار، پله‌ها را دو تا یکی کردم و به پشت‌بام رفتم. صدای مادرم آمد که مواظب خودت باش! از آنجا خیابان را دیدم. هوا سرد بود و چندبار توی مُشتم، ها کردم. جمعیت چند صدنفره‌ای از یک‌سوی خیابان می‌آمدند. پرچم سرخ‌رنگ بزرگی در دست یکی بود که رویش نوشته شده بود: «هیئات من‌الذله». جمعیت شعار می‌داد: «بگو مرگ بر شاه... سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن...» نزدیک خانه ما، شعبه بانکی بود و از روبه‌روی همان بانک، از پشت‌بام خانه‌ای، چند نفر آجر و سنگ پرت می‌کردند به جمعیت. جمعیت هی فریاد می‌زد: «مرگ بر ساواکی!»

و چیزی نگذشت که از سوی دیگر خیابان، چند کامیون و یک جیب ارتش سر رسیدند. جمعیت پراکنده شدند توی کوچه‌ها. صدای تیراندازی بلند شد. مادرم از پایین، جیغ زد و مرا صدا کرد. بعد بابام آمد و گفت: «بیا پایین!» همین وقت، جوانی که پرچم سرخ توی دستش بود، تیر خورد و افتاد روی زمین. اشک نشست توی چشمانم. بابام آمد کنارم. سربازها آمدند و جوان را در همان پرچم پیچیدند و انداختند پشت کامیون و بردند. آن شب تا صبح خوابم نبرد. فردا صبح که به خیابان رفتم، جای لکه‌های خون آن جوان هنوز مانده بود... حالا سال‌ها از آن شب سرد می‌گذرد، ولی هر وقت پرچم سرخی می‌بینم که رویش نوشته «هیئات من‌الذله»، یاد آن شب و آن جوان شهید می‌افتم.

ناصر نادری

مدیر مسئول: محمد ناصری  
سردبیر: محمدعلی قربانی  
شورای کارشناسی: حسین امینی‌پویا، محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری، حبیب یوسف‌زاده، علیرضا متولی  
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه  
ویراستار: لیلا جلیلی  
طراح گرافیک: ایمان اوجیان  
شمارگان: ۱۲۵۰۰۰ نسخه  
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۸۸۳۰۱۴۷۹  
شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲  
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

- ۱۴ پنج تریلیون تومان چند تا صفر دارد؟!
- ۱۶ مردی که می‌خندید!
- ۱۹ خدا حافظ دکمه شاتر
- ۲۰ حمایت یعنی تشویق
- ۲۲ ما و بدنمان
- ۲۴ جنون سرعت
- ۲۶ لباس آدم حسابی‌ها
- ۲۸ ایران فضایی
- ۳۰ قاصدک‌های جوان
- ۳۲ شیشه‌های کثیف نشو
- ۳۴ تقویم تاریخ
- ۳۶ زنگ تفریح
- ۴۰ طنز منظوم
- ۴۲ Chocolate Cake
- ۴۴ پیشنهاد
- ۴۶ خلاقیت
- ۴۸ مسیح کردستان



۱۰

## هوش بر فراز شهرها

خانواده کلاغ‌ها شامل کلاغ ابلق، کلاغ سیاه، زاغی، زاغ بور، غراب و... است. غراب بزرگ‌ترین عضو این خانواده است. کلاغ ابلق و زاغی یا زاغچه از فراوان‌ترین ...



- ۲ امیررضای پولدار
- ۴ برو کنار کثیف می‌شوم!
- ۶ مچ اندازی
- ۸ نیمکتی برای با هم بودن

## مسلمانان اهل دوا و درمان

اسلام علاوه بر نیازهای روحانی و معنوی انسان، به بهداشت و سلامتی وی نیز توجه خاصی دارد.

۱۲



# امیررضای پولدار

تهمینه حدادی

عکس: حسام قلعه‌اسدی

«امیررضا کرمی‌وفا» در یکی از سه هنرستانی درس می‌خواند که در تهران رشته «تأسیسات» را آموزش می‌دهند. صبح‌ها ساعت ۵:۳۰ از خواب بلند می‌شود و از شرق تهران به غرب آن می‌رود. می‌گوید به چند هنرستان و حتی آموزش و پرورش سر زده و تحقیق کرده است کدام رشته آینده و بازار کار دارد و حالا هم هر روز دو ساعت صبح‌ها و دو ساعت بعد از مدرسه در راه است. او را در کارگاه تأسیسات مدرسه «شهید باهنر» می‌بینیم. سالنی بزرگ پر از دستگاه‌های جوش کاری که دورتادورش یک عالم بدنه یخچال است. هر کسی هم مشغول کاری است. یک عده به صورت‌هایشان ماسک زده‌اند و دستکش صنعتی دست کرده‌اند. عینک‌های محافظ هم که همه جا هستند. امیررضا می‌آید و توی اتاق مسئول سالن، می‌نشینیم روی مبل به گپ و گفت‌وگو.

پیشرفت در آن زیاد است. ■ اگر بگویند از فردا دیگر حق کار عملی نداری، چه کار می‌کنی؟ تغییر رشته می‌دهم، چون این رشته بدون کار عملی فایده‌ای ندارد.

■ اگر این رشته نبود، چه رشته‌ای انتخاب می‌کردی؟ متالوژی. ■ اگه کسی رشته تو را مسخره کند چه می‌کنی؟ قانعش می‌کنم. همان کاری که تا الان کرده‌ام.

■ پس تا حالا مسخره‌ات هم کرده‌اند! بله. همه می‌گویند لوله‌کش می‌شوی. ■ اگه کلا درس و مدرسه نبود، دنیا بهتر نبود؟

افتضاح می‌شد. تابستان امسال دلم برای مدرسه تنگ شد. نه برای درس خواندن، برای چیزهایی که در کارگاه یاد گرفتم. برای محیط.

■ برای محیط؟ بله، برای انجام دادن کار گروهی. وقتی تابستان توانستم خیلی چیزها را تعمیر و درست کنم، دلم برای چیزهایی که توی

■ اگر بگویند در یک خط رشته‌ات را تعریف کن چه می‌گویی؟

از یاد گرفتن لوله‌کشی شروع می‌شود و به طراحی سیستم‌های راکتورهای هسته‌ای و سکوها می‌رسد. ■ اگر رشته تو نبود چه می‌شد؟ همه چیز روی هوا بود. باید می‌رفتیم از چاه آب می‌کشیدیم.





## رشته‌تأسیسات چیست؟

تأسیسات یا «تأسیسات مکانیکی ساختمان» به تعمیر و طراحی سیستم‌های حرارتی، برودتی و آبرسانی یک ساختمان گفته می‌شود.

کسانی که وارد این رشته می‌شوند لوله‌کشی ساختمان، تعمیر سیستم‌های تهویه و حتی تعمیر و نگهداری موتور شوفاژ و یخچال و... را یاد می‌گیرند و می‌توانند این رشته را تا کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد ادامه بدهند. آن وقت آنها مهندسان طراح می‌شوند و می‌توانند به عضویت سازمان نظام مهندسی در بیایند.

امیررضا می‌گوید: «خیلی کم از این رشته استقبال می‌کنند. همه دوست دارند درس‌های تئوری بخوانند. به خاطر همین مطمئنم به‌زودی هم کارم خواهد گرفت و هم درآمد خوبی خواهم داشت.» فکر کنید اگر دیپلم این رشته را بگیرید چه کاره می‌شوید؟ چند عنوان از شغل‌های این رشته عبارتند از:

- راه‌اندازی و تعمیر دستگاه‌های سردکننده خانگی
- راه‌اندازی و تعمیر سیستم‌های حرارت مرکزی
- جوش کاری برق و گاز
- لوله‌کش آب ساختمان
- برق کاری و راه‌اندازی دستگاه‌های تأسیساتی با استفاده از لوله‌های فلزی و پلیمری
- نقشه‌کش تأسیسات مکانیکی ساختمان
- طراح، مجری و ناظر لوله‌کشی گاز خانگی و تجاری
- نصاب و لوله‌کش تأسیسات حرارت مرکزی



کارگاه به‌دست می‌آورم تنگ شد.

■ اولین چیزی را که به ذهنتم می‌رسد بگو:

ریاضی: متنفرم.

تبلت: به درد کارم می‌خورد.

راه دور: خیلی عذاب‌آور.

فوتبال: علاقه‌ای ندارم.

■ اگر بگویند یک آرزوی کاری بکن، چه می‌گویی؟

اینکه دکترای تأسیسات بگیرم. چون فقط دو سه نفر در ایران این مدرک را دارند.

## جز درس

۱ این رشته یک جورهایی شبیه رشته‌ساخت و تولید است. کارگاه بزرگی دارد پر از لوله و موتور یخچال و شوفاژ که باید با جعبه‌ابزار سروقتشان رفت. حالا این جعبه‌ابزار کجاست؟ داخل کمد. مسئول کمد کیست؟ سرگروه! سرگروه اگر کلید را در خانه جا بگذارد چه می‌شود؟ یک عده بدون لباس و جعبه‌ابزار روزشان تباہ می‌شود. امیر می‌گوید که سال دوم هر کسی خودش کمد دارد و اگر کسی کلیدش را جا بگذارد ممکن است بقیه دلشان بسوزد و به او کمک کنند، اما سال سوم؟ هیچ‌کس تا به حال کلید را جا نگذاشته، می‌دانید که بعدش چه اتفاقی می‌افتد!

۲ چشم‌ها، اولش مراقبشان نبودم؛ یعنی فکر نمی‌کردم که عینک جوش کاری خیلی مهم است، اما بعد که چشمم درد گرفتم و سه روز بی‌خوابی کشیدم و مجبور شدم پیش چشم‌پزشک بروم، فهمیدم ایمنی در کار خیلی مهم است.

۳ امیررضا درباره‌تغذیه در این رشته هم حرف می‌زند. می‌گوید بعضی روزها ما هشت ساعت سرپا هستیم به خاطر همین شده دو سه تا لقمه بزرگ از خانه می‌آوریم. اینها باید ساندویچ‌هایی باشند که تشنه‌مان نکنند، اما بقیه روزها زیاد هم پرخور نیستیم؛ چون واقعا کار در کارگاه انرژی می‌برد و تغذیه ما هم فرق می‌کند.

# بروکنار کثیف می شوم!

## آناهیتا تاشک

نام بیماری وسواس را که می شنوید احتمالاً ذهنتان به سمت شست و شو می رود، اما آیا می دانید اختلال فکر وسواسی هم وجود دارد؟ اختلالی آزاردهنده که باید تحت روان درمانی قرار بگیرد. به این داستان توجه کنید:

پوست دستش از بس که آنها را شسته بود، قرمز شده بود. حتی گاهی دستش پوسته می شد. بارها که برای دوش گرفتن رفته بود حمام، بیش از یک ساعت در حمام مانده بود. فکر اینکه وقت بیرون آمدن از حمام بدنش به دیوار بخورد و مجبور شود دوباره برود زیر دوش آزارش می داد، اما هر بار شک می کرد و دوباره دوش می گرفت. مادرش بار دهم بود که می پرسید مشکلی پیش آمده است؟ البته تمام اعضای خانواده به حمام گرفتن طولانی او عادت کرده بودند. می دانستند که اگر او دست شویی برود یا حمام آنها بیچاره می شوند؛ چون باید یک ساعت منتظر بمانند. وقتی هم که اعتراض کنند او اهمیتی نمی دهد و زود بیرون نمی آید. به همین خاطر در مدرسه



بباید؛ زیرا وسواس فرد را درمانده می کند و فرد فکر می کند هیچ کاری برای کنار آمدن با این اعمال و افکار وسواسی از دستش بر نمی آید. شیوع آن در زنان و مردان یکسان است، اما وسواس شست و شو در زنان بیشتر و وسواس شمردن در مردان بیشتر گزارش شده است. علائم زیر، هم عمل وسواسی و هم فکر وسواسی را توصیف می کند:

- رفتارها و افکار تکرار شونده و کنترل نشدنی (فرد فکر می کند که مجبور است دست هایش را بارها بشوید).
- افکار مزاحم (امروز با هم کلاسی ام دست دادم حتما بیمار می شوم).
- مختل کردن زندگی خانوادگی، شغلی و حتی اجتماعی (بیرون نمی روم، زیرا همه جا کثیف و آلوده است).

### اعمال وسواسی شایع

- واری کردن (شیر گاز، شیرهای آب، قفل دربها)

سرماخورده بود، فکر می کرد دچار نقص سیستم ایمنی شده است، اما پزشک بعد از پرسیدن اینکه آیا فراورده خونی مصرف کرده است، پدر یا مادرش این بیماری را دارند، آیا از تبغ مشترک یا سرنگ مشترک استفاده کرده است و شنیدن پاسخ منفی برای همه آنها، به وی اطمینان داد که مبتلا به نقص ایمنی نیست. این داستان نمونه ای از وسواس عملی و فکری است. فکر نکنید این گونه فکر کردن در کنترل فرد است بلکه او هم احساس درماندگی می کند و می خواهد از این اعمال یا افکار وسواسی خلاص شود. فرد وسواسی می خواهد از تکرار اعمال وسواسی خودداری کند، اما نمی تواند. شیوع این اختلال نسبت به اختلالات روانی دیگر بیشتر است و از این لحاظ رتبه چهارم را دارد. گفته می شود از هر دویست کودک و نوجوان یک نفر این اختلال را دارد. حتی اختلال روانی دیگری مثل افسردگی که شایع ترین اختلال روانی است، می تواند به خاطر وسواس پیش



## درمان اختلال وسواس

آیا درمان دارویی برای این اختلال لازم است یا با درمان‌های روان‌شناختی بهبود می‌یابد؟ باید توجه داشت روان‌شناسان اعتقاد دارند وسواس به نوعی اضطراب فرد را نشان می‌دهد. به همین دلیل یکی از روش‌های درمان وسواس رفع و درمان اضطراب است.

یک روش دیگر که برای وسواس تمیزی به کار می‌رود؛ «مواجه کردن» است؛ به طور مثال، اگر فرد خود را تمیز می‌داند وی را در کنار زباله‌ها قرار دهیم و حتی در مرحله‌ای مجبورش کنیم که به آنها بدون دستکش دست بزند. البته باید در حضور متخصص این فرایند اجرا شود؛ زیرا ممکن است فردی که وسواس تمیزی دارد اگر پیش‌زمینه‌های لازم را یاد نگرفته و تمرین نکرده باشد حتی دچار ایست قلبی شود؛ چون مواجه شدن با چیزی که فرد مدت‌ها از آن دوری می‌کند یک عامل شوک‌دهنده است. به همین دلیل در مراحل اولیه به بیمار آرام‌سازی یا تن‌آرامی آموزش داده می‌شود و بیمار باید بعد از تسلط بر آن مرحله بعدی؛ یعنی مواجه شدن را انجام دهد. یکی از دوستان پیشنهاد می‌کند که کشی به مچ دستتان ببندید و به محض اینکه فکر وسواسی شروع شد آن را بکشید تا فکرتان قطع شود. البته روش علمی شبیه این مورد طرح شده است تحت عنوان توقف یا ایست!

یکی دیگر از راه‌های درمان این اختلال درمان دارویی است. توجه داشته باشید مبتلا شدن به هر اختلال روان‌شناختی همانند ابتلا به بیماری جسمی است و همان‌طور که با ابتلا به بیماری جسمی به پزشک مراجعه می‌کنید با دیدن برخی علائم رفتاری نادرست و غیرمعمول نیز باید به متخصص مراجعه کنید.

relaxation - 1



- تکرار کردن اعمال (باز کردن هر چیزی که بسته‌بندی شده است؛ مثل باز کردن قوطی چایی بدون آنکه به آن احتیاج باشد).
- اعمال تشریفاتی ذهنی (تکرار کلمات یا عبارات خاصی با روش و آهنگی خاص؛ به‌طور مثال یکی از دوستان من عادت دارد مدام در لابه‌لای سخنانش بگوید «متوجه شدی؟»)
- انجام دادن اعمال با نظم و ترتیب خاص (روزهای یکشنبه پول تو جیبی می‌گیرد و اگر شنبه طلب پول کند قشقرق خواهد شد!)
- احتکار و جمع‌آوری
- شمردن (حتماً باید هر روز که به کلاسش در طبقه دوم مدرسه می‌رود، پله‌ها را بشمارد)
- ترس آلودگی به کثافت، ویروس‌ها،
- ترشحات جسمانی یا مواد زائد، مواد شیمیایی یا مواد خطرناک
- شک در مورد وقوع رویدادهای خطرناک (از قبیل عدم اطمینان از قفل بودن درها)
- نگرانی افراطی در مورد بیمار شدن، بی‌نظمی و ناهماهنگی
- داشتن وسواس نسبت به بدن یا علائم و نشانه‌های جسمانی
- داشتن افکار کفرآمیز، توهین به مقدسات در مورد ادیان
- داشتن افکار مربوط به جمع کردن، حتی اصرار در جمع کردن چیزهای بی‌مصرف (اگرچه هیچ وقت این نوع چیزهای جمع‌آوری شده به درد فرد نمی‌خورد و در شغل او نیز کاربرد ندارد).
- داشتن تصورات و افکار خشونت‌آمیز یا پرخاشگری (از قبیل چاقو زدن به خود یا عزیزان)
- داشتن افکار مزاحم یا افکار مربوط به موسیقی در ذهن

### افکار وسواسی شایع





# مچ اندازی

طرح و نوشته: عطا پناهی

عکس: پیمان نیکیبخت

بذارین بازی شروع بشه آفه!!!



داور دقت کن

دیدی پطوری دست همه را می‌خواباند



هیچ وقت با یکی مثل من مچ نندازین



آه آه آه



این یکی را که له کردم پاجی نفورم تا گرم شوم



والله

نمی‌دونی نباید به آتیش دست بزنی؟



الان  
بامزه اش می‌کنم

اوه!!!  
این دیکه کیه!!!

هی داور  
این مسابقه داره فیلی  
بی مزه میشه

این مرحله دیکه  
شوخی بردار نیست!

فیلی  
مغرور شدی

باید مراقب باشم منم  
مغرور نشوم

داغونش کردی!

## مانعی به نام غرور

و از آموختن باز می‌ماند و در همان مرحله‌ای که هست، در جای می‌زند و دیگر بالاتر و پیش‌تر نمی‌رود. شخص خودپسند، چون کسی را عاقل‌تر و دانشمندتر از خود نمی‌داند، هنگامی که برایش مسئله و مشکلی پیش می‌آید، با هیچ‌کس مشورت نمی‌کند و از افراد عاقل‌تر و دانشمندتر از خودش، راهنمایی نمی‌خواهد. به این صورت، از حل مسائل و مشکلات، و گشودن راه‌های بسته زندگی‌اش، عاجز می‌ماند و همواره، در میان گرداب مشکلات و گرفتاری‌ها دست و پا می‌زند و هیچ‌گاه نمی‌تواند راه‌های پیشرفت و ترقی را پیدا کند و به سوی کمال گام بردارد.

خودپسندی، مانع از پیشرفت و رسیدن به کمال است (نهج البلاغه حکمت ۱۶۷، امام علی<sup>(ع)</sup>). یکی از بزرگ‌ترین عیب‌هایی که بعضی افراد دچار آن هستند، غرور و خودپسندی است. خودپسندی یعنی کسی که خود را، در همه چیز، برتر و بالاتر از همه مردم می‌داند، و خیال می‌کند که هیچ‌کس در علم و دانش و درک و شعور، به پای او نمی‌رسد. شخصی که دچار این عیب بزرگ باشد، از دو جهت لطمه می‌خورد و صدمه می‌بیند. او چون خود را بزرگ‌ترین و برترین می‌داند، دیگر لازم نمی‌بیند که دنبال تحصیل علم و دانش، برود







# نیمکتی برای با هم بودن

## گزارشی از متفاوت‌ترین نشریه دانش آموزی

علیرضا پورمند

تعریف شما از یک نشریه دانش آموزی خوب چیست؟ آیا مدرسه شما نشریه دارد؟ «نیمکت» نام نشریه دانش آموزی است که سال‌هاست به همت دانش‌آموزان این مرکز در حال تهیه و چاپ می‌باشد. وقتی دهمین شماره از این نشریه را دیدم خواستم تا گزارشی از روند انتشار آن بنویسم که به ادعای سردبیرش، متفاوت‌ترین نشریه دانش آموزی است.

به‌همین منظور، در ظهر سرد پنج‌شنبه‌ای به مبتکران رفتم و با استقبال گرم «عطا پناهی» معاون فرهنگی دبیرستان مواجه شدم. معاونی جوان، که فعالیت‌های فرهنگی مدرسه را هدایت می‌کند و کنار کلاس‌های داستان‌نویسی، سردبیری نشریه دانش آموزی نیمکت را نیز عهده‌دار است.

کنار بگذارید.

خوب، پرداختن به این بحث هم تخصص می‌خواهد، هم کارشناس می‌خواهد، هم رسیدگی می‌خواهد و هم خیلی چیزهای دیگر که جای پرداختن به هیچ‌کدام اینجا نیست. فقط می‌خواستم بدانید که داشتن یک نشریه تخصصی برای گروه سنی نوجوان و جوانان از بزرگ‌ترین دغدغه‌های ذهنی من بوده و هست.

شاید هم به‌همین خاطر باشد که سال‌هاست در دبیرستان مبتکران با کمک خود دانش‌آموزان مشغول تهیه و چاپ نشریه‌ای هستیم به نام «نیمکت» که برای همه نوجوانان عزیز تولید می‌شود.

مجله‌ای که شماره‌های اول آن، ۲۴ صفحه‌ای، سیاه و سفید و ساده بودند و به‌وسیله دستگاه کپی مدرسه تکثیر می‌شدند. ولی حالا «نیمکت» دیگر مجله‌ای است که ۲۴۰ صفحه دارد و چهار رنگ است. ناگفته نماند که اگر حمایت‌های مادی و معنوی و تجربیات ارزشمند جناب آقای بیگی و همچنین

نشریه، این همه هفته‌نامه، ماه‌نامه و سال‌نامه که هر کدام برای یک قشر خاص، یک سلیقه خاص و راجع به یک مطلب خاص هستند، یک نشریه تخصصی و خوب برای نوجوانان پیدا نمی‌شود!

یک نشریه خوب برای یک گروه سنی ویژه که البته هم تعدادشان زیاد است و هم اطلاعاتشان کم نیست! البته منظور من جرایدی هستند که روی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها قرار دارند. پس باید مجله‌های خوب رشد نوجوان و رشد جوان را که همکاران خلاق و عزیزم در آموزش و پرورش تهیه می‌کنند را

پناهی از تولد نیمکت در سال ۱۳۸۵ برآیم می‌گوید: «همیشه یکی از بهترین سرگرمی‌ها برای من، ایستادن جلوی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها و دیدن و خواندن تیترو مجلات و روزنامه‌های مختلف است. از این کار خیلی لذت می‌برم، ولی همیشه بعد از رد شدن از یک روزنامه‌فروشی به این فکر می‌کنم که چرا بین این همه مجله و





## در مورد نام نیمکت هم پرسیدم

«نام «نیمکت» قبل از هر کار دیگری با پیشنهاد و گزینش بچه‌ها در قالب یک مسابقه برگزیده شد. نیمکت در واقع مفهوم چکیده‌ای از ویژگی‌های نشریه ماست. نیمکت جایی است برای با هم بودن و کنار هم نشستن.»

سردبیر نیمکت در انتهای گفت‌وگو می‌گوید:

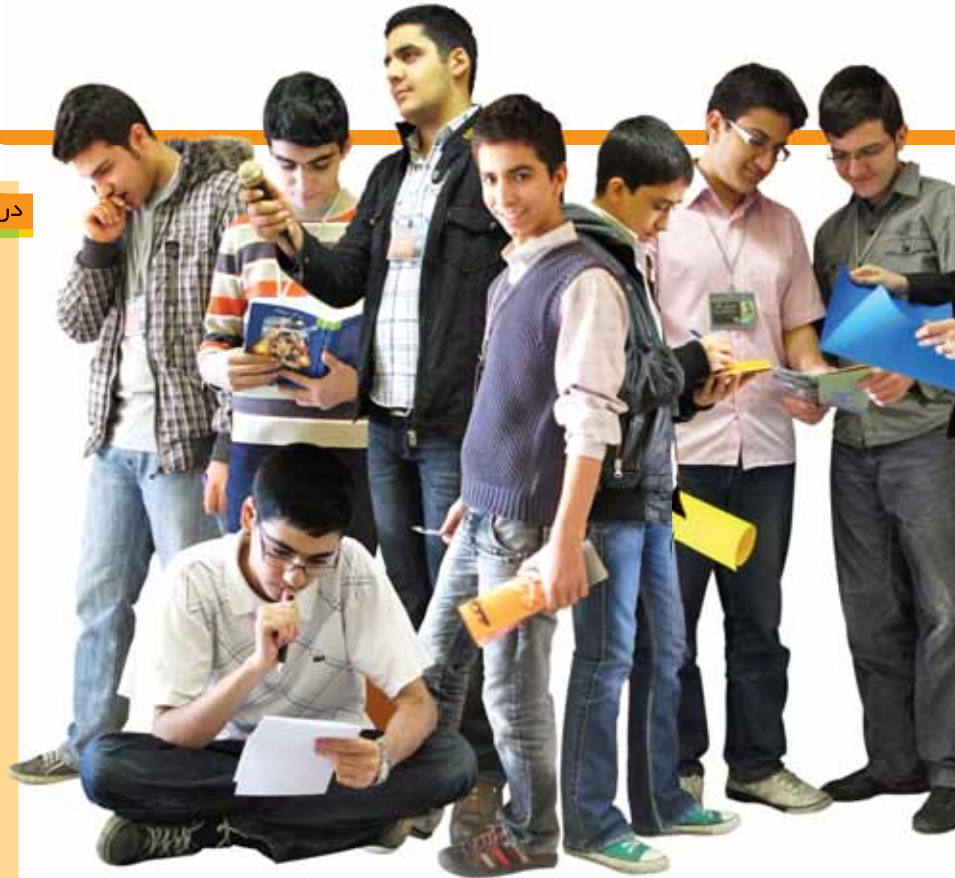
«ما مدعی هستیم که به حق، نیمکت متفاوت‌ترین نشریه دانش‌آموزی است که درون مدرسه تولید می‌شود، اما قلباً امیدواریم تا دیگر مدارس هم ذوق و استعداد‌های بی‌شمار دانش‌آموزانشان را شناسایی و در مسیر صحیح هدایت کرده و نشریاتی تولید کنند که جوابگوی نیازهای این نسل پرشتاب باشد.»

و در ادامه گفت: «در این مسیر، تحریریه نیمکت آمادگی خودش را برای انتقال تجربیاتش در انتشار نشریه را به تمام مدارس خوب ایران عزیزمان اعلام می‌کند.»

نیمکت از فصل‌های مختلفی مثل «بخوانیم»، «ببینیم»، «بجویم»، «بدانیم»، «بکشیم» و «بخوانیم» تشکیل شده است.

در بخش «جامیزی» فصل بخوانیم نیمکت به بررسی کتاب‌های داستان مصور پرداخته می‌شود. تاکنون «لوک خوش‌شانس»، «تن‌تن» و «ناروتو» شخصیت‌هایی بودند که مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند.

گروه خبرنگاری نیمکت در آخرین شماره برای مصاحبه و تهیه گزارش به سراغ چهره‌های آشنا رفته است. چهره‌هایی مثل عزت‌اله انتظامی، هوشنگ مرادی کرمانی، علی درخشی و...



این مجله از فصل‌های مختلفی تشکیل شده است.

هر فصل دبیر مجزایی دارد که مسئول پیگیری و چینش محتوای درون صفحات خود است. تحریریه نیمکت از دو گروه «تولید محتوا» و «تولید هنری» تشکیل می‌شود.

گروه تولید محتوا شامل دانش‌آموزان نویسنده، محقق، مترجم، خبرنگار، ویراستار و حروفچین است و گروه تولید هنری را دانش‌آموزان عکاس و طراح تشکیل می‌دهند و برای متن‌ها عکاسی می‌کنند یا کاریکاتور می‌کشند و...

پس از طی این مراحل متن برای صفحه‌آرایی و جای گرفتن در صفحات مجله آماده است.»

پشتیبانی‌های بی‌دریغ برادر بزرگوام جناب آقای تابش نبود هرگز نیمکت به این شمایل نمی‌رسید.»

هم‌زمان نگاهی به شماره‌های یک تا ده نیمکت می‌اندازم. چیزی که بیش از همه توجهم را جلب می‌کند، همکاری همه‌جانبه دانش‌آموزان در تولید محتوای این نشریه است. در همین زمینه از معاون فرهنگی مدرسه می‌پرسم و او در پاسخ می‌گوید:

«در مدرسه ما این بچه‌ها هستند که چرخه فعالیت‌های فرهنگی و فوق برنامه را می‌چرخانند. از شماره اول تا دهم نیمکت، هر دانش‌آموزی در هر زمینه‌ای که می‌توانست در تولید نیمکت به‌صورت کاملاً اختیاری مشارکت داشت.

# هوش برفراز شهرها

محمد کرام‌الدینی

خانواده کلاغ‌ها شامل کلاغ ابلق، کلاغ سیاه، زاغی، زاغ بور، غراب و... است. غراب بزرگ‌ترین عضو این خانواده است. کلاغ ابلق و زاغی یا زاغچه از فراوان‌ترین پرندگان شهری هستند و با زندگی در کنار انسان سازگار شده‌اند. خانواده کلاغ‌ها با هوشی که دارند، برای به‌دست آوردن غذا راه‌حل‌هایی ساده و آسان پیدا می‌کنند؛ برای مثال اگر مقداری گوشت را در ته یک بطری در قفس کلاغی گرسنه قرار دهیم و تکه‌ای سیبم آهنی هم در کنار بطری بگذاریم، کلاغ پس از مدتی نوک سیبم را خم می‌کند، به شکل قلاب درمی‌آورد و سپس آن را وارد بطری می‌کند و گوشت را با آن بالا می‌کشد و می‌خورد. این کار همان حل مسئله است.

## دزد زرق و برق

زاغی دزد معروفی است. این دزد از آسمان می‌آید، اشیای براق و درخشان مانند سکه، جواهر و... را که روی زمین می‌بیند، می‌دزدد و زیر خاک دفن می‌کند.

## انواع کلاغ‌ها

- زاغ بور پرندۀای از خانواده کلاغ‌هاست که فقط در ایران زندگی می‌کند.
- کلاغ سیاه به‌صورت گروهی و در آشیانه‌هایی زندگی می‌کند که با چوب و شاخه‌های گیاهان در شاخه‌های بالایی درختان می‌سازد.
- کلاغ ابلق بیشتر در شهرها زندگی می‌کند و از زباله‌ها، مواد گیاهی و حتی جانوران کوچک تغذیه می‌کند.

## تغییر رنگ

زاغی یا زاغچه پرندۀای سیاه و سفید است که دم دراز دارد. زیر بدنش سفید و سر، گردن و سینه‌اش سیاه است. اگر دیدید که بال‌های سیاه آن در زیر نور خورشید، به رنگ آبی درخشان درمی‌آیند، تعجب نکنید. چون پر و بالش بر اثر انعکاس نور خورشید تغییر رنگ می‌دهند.

## ابلق

برای مردم شهرنشین ایران، جز مناطق جنوبی کشور، کلاغ ابلق یکی از آشناترین پرندگان است. بدن کلاغ ابلق خاکستری، اما سر، گردن، سینه و بال‌ها و دم آن سیاه است؛ به همین علت به آن ابلق (سیاه و سفید) می‌گویند. کلاغ ابلق بیشتر در شهرها زندگی می‌کند.

## راه رفتن کلاغ

راه رفتن کبک بسیار زیباست. می‌گویند روزی کلاغی می‌خواست طرز راه رفتن کبک را بیاموزد، روش راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.

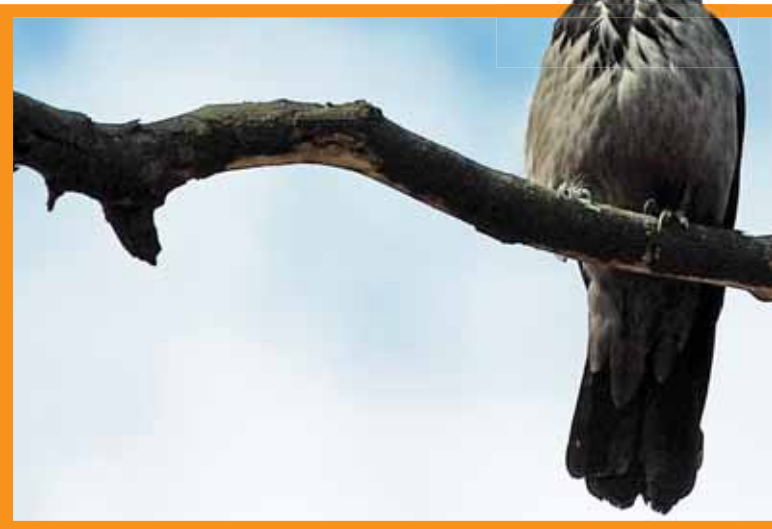




### خانواده کلاغ‌های ایران

زاغی (زاغچه)، زاغ بور، زاغ خال‌دار، کلاغ نوک سرخ، کلاغ نوک زرد، کلاغ گردن بور، کلاغ هندی، کلاغ سیاه، کلاغ ابلق، کلاغ جنگلی، جی جاق، غراب و غراب گردن قهوه‌ای اعضای خانواده کلاغ‌های ایرانی هستند که فقط چند نوع آنها در شهرها یا روستاها زندگی می‌کنند و چند گونه دیگر در جنگل‌ها و دور از آدمی زندگی می‌کنند، طوری که بسیاری از ما آنها را نمی‌بینیم.

- غراب بزرگ‌ترین عضو خانواده کلاغ‌هاست.
- جی جاق از کلاغ‌های پر سروصدا، ولی خجالتی است.
- زاغ بور در دشت‌ها و مناطق کویری زندگی می‌کند.
- کلاغ سیاه اجتماعی است و گروهی زندگی می‌کند.





# مسلمانان اهل دوا و درمان

## علم پزشکی در دنیای اسلام

ناصر نادری

اسلام علاوه بر نیازهای روحانی و معنوی انسان، به بهداشت و سلامتی وی نیز توجه خاصی دارد. در این آیین، پاکیزگی جزء ایمان و طهارت شرط عبادت است.

دستورالعمل‌های فراوان قرآن کریم و متون احادیث اسلامی دربارهٔ رعایت بهداشت دانشمندان مسلمان را بر آن داشت کتاب‌های مستقلی دربارهٔ آن بنویسند؛ مانند کتاب‌های «طَبُّ الصَّادِقِ (ع)»، «طَبُّ الرِّضَا (ع)» و «طَبُّ الاثْمَةِ (ع)». گوستاو لوبون، دانشمند فرانسوی، در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می‌نویسد: «احکامی که در قرآن دربارهٔ وضو، غسل و تحریم مشروبات الکلی وجود دارد، بی‌نهایت حکیمانه است.» همین توجه اسلام به بهداشت، مهم‌ترین دلیل حضور و نقش‌آفرینی مسلمانان در علم پزشکی بوده است. در این شماره، به گوشه‌ای از این نقش‌آفرینی می‌پردازیم.

### داستان شروع می‌شود

دانشمندان مسلمان در ابتدای کار سعی کردند با ترجمهٔ کتاب‌های یونانی، هندی و سریانی اطلاعاتی از دانش پزشکی مانند بقراط، پل دوژین، جالینوس و... به دست آورند. «علی بن زین طبری» نخستین مسلمانی بود که در پزشکی به مقام والایی رسید و کتاب مهم «فردوس الحکمه» را نوشت. «دوارد براون» دربارهٔ این کتاب می‌نویسد: «این کتاب مانند بسیاری از دیگر آثار مسلمانان تقریباً نایاب شده است... فردوس الحکمه مربوط است به پزشکی، اما

تأحدودی هم از فلسفه، هواشناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و ستاره‌شناسی بحث می‌کند.»

### رازی شرق، رازس غرب

حکیم رازی که در غرب به «رازس» (Razes) معروف است، به ژرف‌ترین موفقیت‌های پزشکی در جهان اسلام دست یافت. برخی آثار رازی حتی بر جالینوس برتری دارد. وی فقط در علم پزشکی دویست جلد کتاب نوشت.

### برخی آثار پزشکی رازی ● الحاوی

این کتاب، محصول یک عمر مطالعه و آزمایش‌های پزشکی او در بیشتر شاخه‌های علم پزشکی است و در حدود بیست جلد است که پنج جلد آن به بیماری‌های چشم اختصاص یافته است. الحاوی در ۱۲۷۹ م به زبان

لاتین ترجمه شد و بارها چاپ گردید. این کتاب در اروپا، جزو کتاب‌های درسی و مهم‌ترین مرجع علم پزشکی محسوب می‌شد.

### ● الجُدِری و الحَصْبِی (آبله و سرخک)

رازی، نخستین کسی است که بیماری‌های آبله و سرخک را به خوبی شناخت. این کتاب، نخستین بار در ونیز ایتالیا؛ به لاتین ترجمه و چاپ شد و سپس در فرانسه، انگلیس، سوئیس و آلمان چاپ شد.

### ● الطِّبُّ الرُّوحَانِی

رازی نخستین پزشکی است که علل روانی را در طبابت درک کرد. وی عقیده داشت:



ابزار قدیمی جراحی







(Alhazen) نامیده‌اند، در موضوع بیماری‌های چشم کتاب ارزشمندی نگاشته که ترجمه لاتین آن هنوز هم در دسترس است. جالب است بدانید بعضی از انواع آب آوردگی‌های چشم را در انگلستان تا ۱۷۸۰ و در آلمان تا ۱۸۲۰ با استفاده از شیوه جراحان مسلمان عمل می‌کردند.

### زهرآوی و تحوّل در علم جراحی

زهرآوی اندلسی در قرن یازدهم میلادی می‌زیست. وی ابزار و آلات جراحی بسیاری را اختراع کرد و با این کار، زیربنای جراحی را در اروپا گذاشت.

زهرآوی در کتاب «التصریف...» یا کتاب «امراض التّسا» نظریات و ایده‌های تازه و بکری ارائه کرد؛ از جمله لزوم استریزه کردن زخم، تشریح برخی اجساد برای یافتن علل مرگ، تشریح برخی حیوانات که بدنشان شبیه انسان است و... .

### ابن بیطار و داروسازی

کتاب «الادویة المنفردة» (داروهای غیر ترکیبی) را وی نگاشته است. موضوع این کتاب، داروهای حیوانی، گیاهی و معدنی است. از ۱۴۰۰ گیاهی که وی مورد بحث قرار داده، دویست تا سیصد گیاه برای اولین بار در این اثر معرفی شده است. کتاب ابن بیطار از سده پانزدهم به بعد، ۲۳ بار به چاپ رسید. همچنین دانشکده پزشکی انگلیس در زمان «جیمز اول» برای تأسیس نخستین داروخانه از این کتاب استفاده کرد. ابن بیطار نخستین کسی است که گیاه «کولا» را معرفی کرد و امروزه از آن نوشابه‌های کوکاکولا و پپسی کوکولا می‌سازند.

### ابن نفیس و گردش ریوی خون

وی گردش ریوی خون را شناخت و اثبات کرد تغذیه قلب - آن طور که تا آن زمان می‌گفتند - به‌وسیله دهلیز چپ از داخل قلب انجام نمی‌شود، بلکه با خونی تغذیه می‌شود که داخل سرخرگ‌ها در بدنه قلب جریان دارد. در ضمن، خون با فشار داخل ریه می‌شود، تا در آنجا «هوا» بگیرد، نه اینکه ریه از آن خون تغذیه کند.

«طبیعت و مزاج جسم، تابع اخلاق نفسانی اوست.»

### اهواری و کتاب الملکی

وی در قرن چهارم، در اهواز می‌زیست. کتاب «الملکی» از لحاظ سبک نگارش، یکی از بهترین نوشته‌های پزشکی به زبان عربی بود و تا قبل از تألیف آثار پزشکی ابن سینا، متن رسمی تدریس پزشکی به‌شمار می‌رفت. از مهم‌ترین مباحث این کتاب، بخشی است راجع به خوراکی‌های بهداشتی و شناخت داروها.

### ابن هیثم و چشم‌پزشکی

ابن هیثم که غربی‌ها او را «الّهازن»

### ابن سینا، جالینوس اسلام

ابن سینا که در غرب به Avicenna شهرت دارد، به سبب دایرةالمعارف پزشکی‌اش (قانون)، به «جالینوس اسلام» معروف شده است.

ابن سینا علاوه بر آثار فلسفی و حوزه فیزیک و...، پانزده اثر در زمینه پزشکی نگاشته که مهم‌ترین آنها قانون است. وی نخستین راه برای تشخیص امراض سینه پهلو، التهاب ریه، دمل کبد و... را هم ارائه کرد. علائم بیماری‌های درد روده و درد کلیه را جدای از یکدیگر شرح داد و فلج عضلات صورت را از روی علت موضعی و علت مرکزی، جداگانه بیان کرد.

قانون بوعلی، پنج بخش دارد: کلیات علم پزشکی (کالبدشناسی، وظایف اندام‌های مختلف، بیماری‌ها و عوامل ایجاد آنها و...)؛ داروها (فهرست داروها و خواص آنها به ترتیب الفبا)؛ بیماری‌هایی که در اعضای بدن از سرتاپا پدید می‌آید؛ بیماری‌هایی چون تب که اختصاص به اندام خاصی ندارد؛ ترکیب داروها.

### ابن زهر و احساس استخوان

وی حاصل کوشش‌ها و تحقیق‌های خود را در شش جلد کتاب جمع‌آوری کرد. مهم‌ترین اثر او «التیسیر فی المداوا و التدبیر» (راه آسان مداوا و پیشگیری) است. نخستین پزشکی است که «احساس استخوان» و «بیماری پوستی پیسی» را تشخیص و تفسیر کرده است. ابن زهر تاول‌هایی را که روی پرده میانه سینه پیدا می‌شود و به تاول‌های «تومور» معروف است، به روشنی معرفی کرد. و برای نخستین‌بار، به گشودن نای هوایی و تغذیه مصنوعی از راه مری یا به‌طور مستقیم - وقتی که مری فلج شده باشد - توصیه کرد.

- منابع
۱. مسلمانان در بستر تاریخ، یعقوب جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۲. تاریخ طب در ایران پس از اسلام، دکتر محمود نجم‌آبادی، دانشگاه تهران.
  ۳. زندگی‌نامه علمی دانشمندان اسلامی، ترجمه احمد آرام و...، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
  ۴. تاریخ علم کمبریج، ترجمه حسن افشار، انتشارات سعدی.
  ۵. متفکران اسلام، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

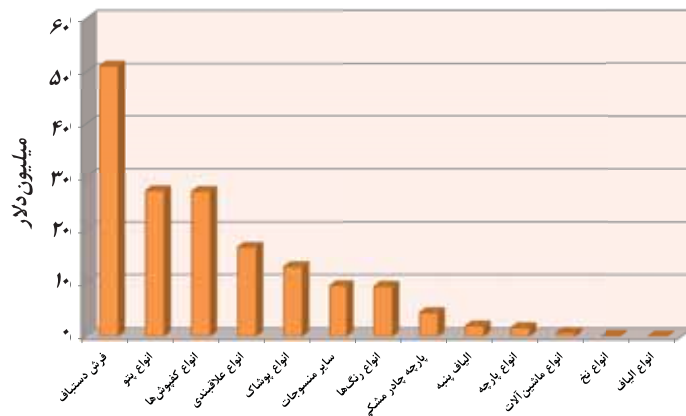


# پنج تریلیون تومان چند تا صفر دارد؟!!

حسین نامی ساعی

دو تا میل بافتنی، چند کلاف کاموای رنگ و وارنگ و یک عالمه هنر، ذوق، سلیقه و حوصله تمام سرمایه ننه بزرگ گلنار بود؛ پشتکار عجیبی داشت. هر جای خانه را که نگاه می کردی بافتنی های قشنگ ننه گلنار را می دیدی؛ شال گردن، کلاه پشمی، ژاکت، جوراب، رومیزی، دستکش، شلوار و... خود کفای خود کفا بودند؛ خانواده گلنار حتی از کارگاه ها و کارخانجات نساجی داخلی هم وارداتی نداشت چه برسد از تولیدات خارجی!! ننه گلنار نه دستگاه نساجی داشت، نه کارخانه و نه کارگری، چیزی که داشت همت و غیرت و هنر و تلاش بود. اما بچه ها، گویا در دور و زمانه ما دیگر خبری از ننه گلنارها نیست و بدتر از آن اینکه خیلی ها به استفاده از کالاهای خارجی افتخار می کنند! آیا می دانید که سال گذشته، براساس آمار و اطلاعات گمرک کشورمان و تأیید انجمن صنایع نساجی ایران نزدیک به یک میلیارد و ۶۳۰ میلیون دلار واردات نساجی و ماشین آلات نساجی به کشور داشته ایم.

جدول، نمودار میزان واردات نساجی کل کشور در سال ۱۳۹۱



با توجه به جدول در سال ۱۳۹۱ در مجموع

۵۱۱/۴۰۰/۰۰۰+۲۷۴/۳۰۰/۰۰۰+۲۷۳/۱۰۰/۰۰۰+۱۶۸/۲۰۰/۰۰۰  
+۱۳۰/۴۰۰/۰۰۰+۹۴/۸۰۰/۰۰۰+۹۳/۶۰۰/۰۰۰+۴۴/۱۰۰/۰۰۰  
+۱۹/۲۰۰/۰۰۰+۱۵/۹۰۰/۰۰۰+۱/۴۰۰/۰۰۰=۱/۶۲۶/۴۰۰/۰۰۰  
نزدیک به یک میلیارد و ۶۳۰ میلیون دلار صرف واردات شده است.



این محصولات از آلمان، ترکیه، چین، امارات، هند، سوئیس و خلاصه شرق، غرب، شمال و جنوب وارد کشورمان شده است! که با حساب حداقل هر دلار ۳۰۰۰ تومان می‌شود:

$1/626/400/000 \times 3000 = 4/879/200/000/000$

۴ تریلیون و ۸۷۹ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان!!

بله! نزدیک به پنج تریلیون تومان در سال ۱۳۹۱ محصولات نساجی، مواد و دستگاه نساجی وارد کشور شده است!

یک سؤال: تحقیق کنید هزینه راه‌اندازی یک کارگاه نساجی یا یک کارخانه نساجی چه میزان است و با مبلغی حدود پنج تریلیون تومان چند کارگاه و کارخانه نساجی می‌توان در کشور احداث کرد و چه تعداد نیروهای متخصص و کارگر را به کار گرفت؟  
بچه‌ها بررسی کنید کجای فرهنگ مصرف ما ایراد دارد که حاضر می‌شویم هر سال این مبالغ هنگفت را از کشور خارج کنیم؟  
و بالاخره پیام این شماره اینکه:  
«چرا به جای پوشاک و لباس تولید خودمان به سراغ خارجی آن می‌رویم و پنج تریلیون هم هزینه می‌کنیم!»



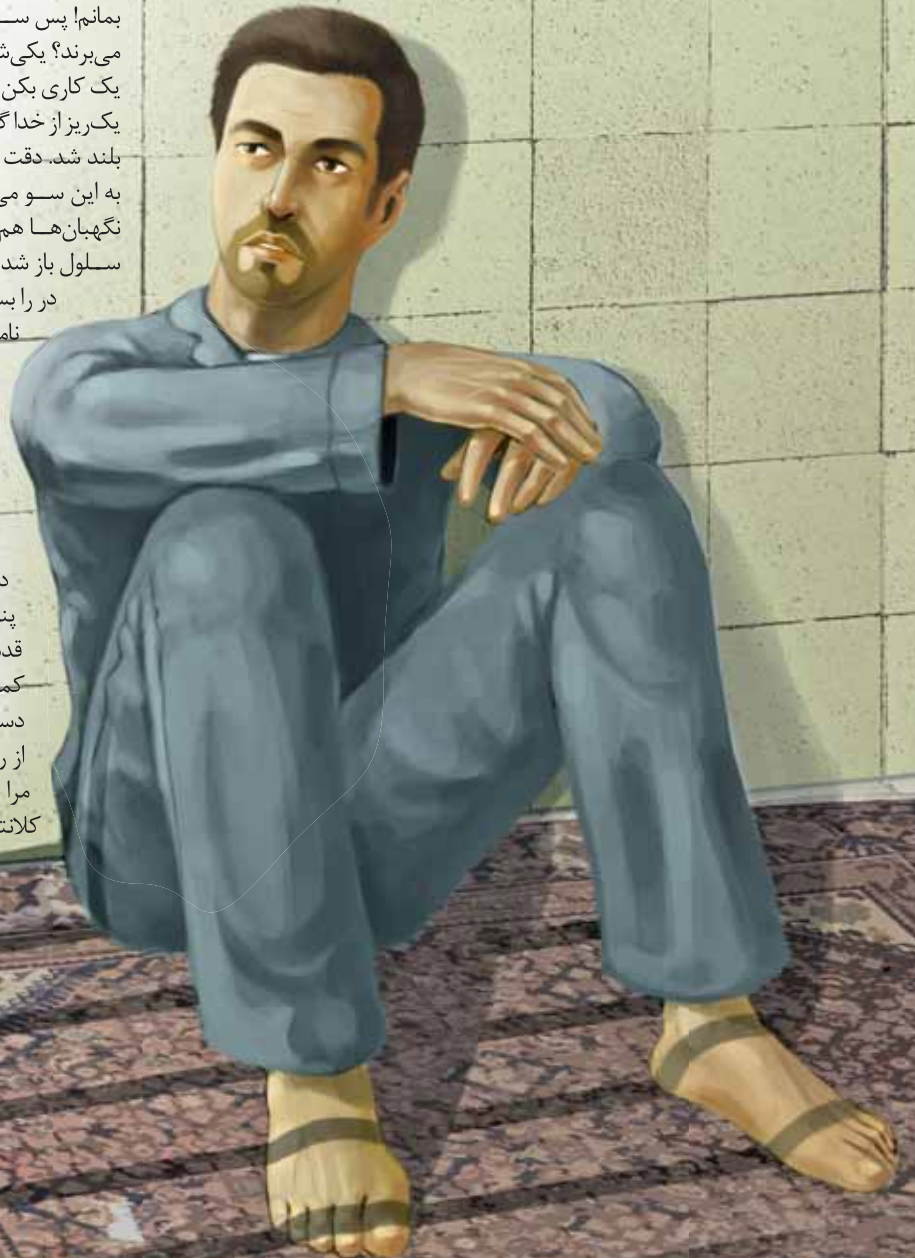
# مردی که می خندید!

احمد عربلو تصویرگر: معین صدقی

گوشه سلول نشسته بودم و فکرم را پر داده بودم به بیرون زندان و یاد دوستانم بودم که الان کجا هستند و چه کار می کنند. چند روزی می شد که تنهایی حسابی اذیتم می کرد. شروع کردم به گلایه کردن از خدا که: «خداجون! من که از روی عقل و آگاهی این راه مبارزه با حکومت شاهنشاهی را انتخاب کردم، اما خدا و کیلی حقم این نیست که ۲۴ ساعته توی این سلول تنها بمانم! پس ساواکی ها این همه آدم را که هر روز می گیرند کجا می برند؟ یکی شان هم قسمت ما و این سلول نمی شود! خداجون یک کاری بکن برای ما دیگر...» دور برداشته بودم و همین جوری یکریز از خدا گلایه می کردم که ناگهان صدای همهمه ای از راهرو بلند شد. دقت که کردم دیدم نگهبان ها یک نفر را کشان کشان به این سو می آورند! طرف التماس می کرد که رهاش کنند و نگهبان ها هم به او بد و بیراه می گفتند. طولی نکشید که در سلول باز شد و نگهبان ها مرد را داخل سلول انداختند و دوباره در را بستند و رفتند. مرد زیر لب غرغر می کرد و جملات نامفهومی می گفت. انگار از تاریکی سلول جا خورده بود. ایستاد. چشمانش را مالید و با دیدن من که تمام قد روبه رویش ایستاده بودم ناگهان به عقب پرید و داد زد:

- جل الخالق! تو دیگر کی هستی؟! -

گفتم «من کی هستم؟ تو کی هستی؟ من که اینجا بودم تو آمدی! از من می پرسی کی هستم؟» دستی به سر و صورتش کشید و سعی کرد با پنجه هایش موهای بلند و آشفته اش را مرتب کند. قدش بلند بود و لباس زندان توی تنش زار می زد. کمی که آرام شد جلو آمد. دست دراز کرد و با من دست داد و گفت: «آقا ما چاکر تیم! این نامردها همار از روزگار ما در آوردند! الان شانصد ساعته که دارند مرا مثل عروس توی خیابان ها می چرخانند! هی این کلانتری، هی آن کلانتری. هی این اداره، هی آن اداره...»



یک لقمه نان! از صبح تا شب بلانسبت شما سگ دو می‌زنم برای یک لقمه نان، آن هم که اینجا فراهم است! آقا اصلاً ما باید چه کار کنیم که سیاسی بشویم و همین‌جا بمانیم؟»

- هیچی! برو توی خیابان به شاه و دار و دسته‌اش فحش بده، می‌شوی سیاسی!

- آخ‌جانم! از این خراب شده که بروم بیرون، تمام بچه‌محل‌هایمان را سیاسی می‌کنم که همه بیایند اینجا دور هم باشیم.

بعد به شوخی گفت: «قربان! میوه‌ای، دسری، چایی‌ای چیزی هم می‌دهند؟»

- آره خب. اینجا جز شام و نهار بازجویی و شکنجه و شلاق و این چیزها هم می‌دهند!

حرفم را ظاهراً به شوخی گرفت. گفت: «هر غلطی که می‌کنند بکنند. فقط شام و نهار ما را بدهند که این شکم وامانده خالی نماند، باقی‌اش مهم نیست! راستی اون بیرون برای کسی پیغام پس‌گامی نداری؟ یا چیزی بگو دست خالی از این زندون نریم. پندی، نصیحتی؟»

گفتم: «راست حسینی بگو، تو قالیق دزدی یا قاپ دزد؟»

- چه فرقی می‌کند؟ بالاخره قالیق هم باید به یه دردی بخورد دیگه!

- به چه دردی؟

- همین الان که خدمت شما هستم، اگه قالیق نبود، من کجا؟ اینجا کجا؟!

هنوز یک ساعت نگذشته بود که نگهبان‌ها به سراغش آمدند. خیال کرد که آمده‌اند آزادش کنند. پرید و مرا بغل کرد و گویی که سال‌ها مرا بشناسد، با سوز و آه فراوان گفت: «ما که آزاد شدیم و رفتیم! خوبی بدی از ما دیدی حلالمان کن، راستی، اسم اینجانب هوشنگ است. شوش و مولوی که تشریف بیاوری و بگویی هوشنگ‌قالیق همه مرا می‌شناسند. به امید خدا آزاد شدی یک سری به ما زن، قالیق‌های خوب داریم، راست کار سیاستمدارها!» همین‌طور داشت حرف می‌زد یکی از نگهبان‌ها پرید جلو و فریاد زد: «مرد حسابی داریم می‌پریمت بازجویی. خانه خاله که نمی‌روی فیلم هندی راه انداختی!»

هوشنگ هاج‌وواج مانده بود و با چشمان پر از خواهش و التماس به من نگاه می‌کرد. انگار می‌خواست من کاری برایش انجام بدهم. چند ساعت بعد برگشت. از بس کتک خورده بود دولا دولا راه می‌رفت. سر و صورتش باد کرده بود. ناله می‌کرد و به زمین و زمان ناسزا می‌گفت. دلم برایش سوخت. یاد دوستانم افتادم که هر روز شکنجه می‌شوند. یاد خانواده‌ام افتادم که نمی‌دانستم کجا هستند و چه کار می‌کنند. دلم گرفت. سرم را روی زانوهایم گذاشتم. بغضم ترکید و آرام‌آرام گریه کردم.

هوشنگ مرا که دید، حال خودش یادش رفت. به‌زور خودش را نزدیک من کشید. دست روی سرم کشید و سعی کرد آرام کند: - بی خیال شو داداش! اگر واسه من گریه می‌کنی بدان که من هفت‌تا جان دارم، این‌ور آسیاب مرده ردم کنند از آن طرف زنده

آخرش هم که مرا آش‌ولاش آوردند انداختند اینجا خدمت شما! شرمنده دیگر، شدیم مهمان ناخوانده!» منتظر ماند که ببیند چه می‌گویم. سر و وضع و حرکات و رفتارش اصلاً به زندانی‌های سیاسی نمی‌خورد. وقتی دید که من همین‌جور با کنجکاو‌ی هاج‌وواج نگاهش می‌کنم، دوباره شروع کرد:

- آقا! اینها دیگر کی هستند! هر کدام یک‌پا میرغضب هستند. تا می‌آیی یک کلمه حرف بزنی بدوبیره می‌گویند و آدمیزاد را کتک می‌زنند! آخر لامروت‌ها! ما دیگر توی این سن و سال کارمان از کتک خوردن گذشته! انگاری با بچه‌مدرسه‌ای طرف هستند!

یک دم حرف می‌زد. وسط حرف‌هایش آب دهانش پرید به گلویش و به سرفه افتاد. از فرصت استفاده کردم و پرسیدم:

- زندانی سیاسی هستی؟

آب دهانش را قورت داد. با تعجب نگاهم کرد و گفت: «والا ما سیاسی می‌ایستایمان نیست! حقیقتش شغل شریفمان قالیق دزدی است. توی این مملکت وامانده یک لقمه نان غیرحلال گیر می‌آوریم و شکم زن و بچه‌مان را سیر می‌کنیم! آقایی که شما باشی، حقیقتش امروز صبح به سرمان زد که یک تنوعی توی کارمان بدهیم و این بود که یک ماشین مدل بالای توپ را نشان کردیم. اما از شانس گند ما هنوز دست به قالیق نشده بودیم که هفت هشت مأمور، عین جن بی‌بسم‌الله ریختند سرم! انگاری که دزد گرفته باشند! اول یک شکم سیر کتکم زدند. بعد یک پرونده برابم درست کردند به قاعده فطر دیوار چین! بعد هم که مرا آوردند انداختند اینجا خدمت شما!»

- به کاهدان زدی داداش!

- کاهدان کدام است؟ ماشین نگو، عروسک بود. صاحبش از آن سرهنگ‌مهرنگ‌های درباری بود. خودم دیدمش!

- همین دیگر! رفتی سراغ ماشین یکی که حتماً واسه خودش بروبیایی توی دربار دارد. آنها هم خیال کرده‌اند که تو کاسه‌ای زیر نیم کاسه داری و حتماً از عمد سراغ ماشین طرف رفتی و حالا تو را آورده‌اند انداخته‌اند توی قسمت زندانی‌های سیاسی!

رفت گوشه سلول نشست. هر دو دستش را روی سرش گذاشت و ناله کرد:

- ای دادوبیداد. لعنت به این شاه‌گور به گور شده! اومدیم یک جفت قالیق بدزدیم الک پلکی شدیم سیاسی! حالا چه خاکی توی سرم بریزم.

نیم‌ساعتی با خودش حرف زد. گاهی می‌خندید و گاهی با نگرانی با دست روی پیشانی‌اش می‌کوبید.

طولی نکشید که نگهبان‌ها نهار آوردند. ظرف‌های غذا را داخل سلول گذاشتند و رفتند. صدایش کردم که بیاید غذایش را بخورد. مثل بچه‌ها خودش را عقب کشید و با تعارف گفت: «نه قربان! نوش‌جان‌تان شما بخورید.»

گفتم: «این نهار برای تو هم هست. برای هر دو نفرمان آورده‌اند.» همان‌طور که ظرف غذا را به طرف خودش می‌کشید گفت: «آقا، پس صبحانه و نهار و شام به راه است؟ کور از خدا چه می‌خواهد



بیرون می‌آیم. از آن وقت‌هایی بود که دلم می‌خواست توی حال خودم باشم. اما هوشنگ ول کن نبود برای همین سفرهٔ دلم باز شد و سیر تا پیاز زندگی‌ام را برایش تعریف کردم. حتی نشانی خانهام را گرفت تا خبر سلامتی‌ام را به خانواده برساند. وقتی دید هنوز اشک‌هایم سرازیر است، گفت: «می‌خواهی چندتا جوک تاپ دارم تعریف کنم کمی بخندی؟ اگر بخندی حال و روزت به کل خوب می‌شود. خنده بر هر دردی دواست...» و شروع کرد به گفتن جوک، اما خنده‌ام نگرفت. رفتم گوشه سلول تا بخوابم. هنوز چشمانم گرم خواب نشده بود که صداهای عجیب و غریبی بلند شد که بیشتر شبیه فیس و فیس و جیر و جیر عوض کردن موج رادیو بود. دقت کردم و دیدم صدا از طرف هوشنگ می‌آید. شکمش به قاروقور افتاده بود. گفت: «قربان! شرمندتان هستم به خدا. این بی‌صاحب‌ماندهٔ ما هم وقت گیر آورده و بد موقع اتصالی کرده. می‌روم ببینم توی این خراب‌شده یک چایی نباتی، چیزی پیدا می‌کنم بخورم، شاید بهتر بشوم!» از سادگی‌اش تعجب کردم. گفتم: «هوشنگ‌خان جان مادرت کوتاه بیا. آخر اینجا، این وقت شب چایی نبات کجا بود مرد حسابی! نکند دوباره هوس شکنجه

شدن کرده‌ای! یک کاریش بکن تا صبح.»  
- چشم قربان! شما بخوابید.  
هنوز چند ثانیه‌ای نگذشته بود که دوباره سروصدای شکم هوشنگ بلند شد. طوری بود که انگار شکمش زوزه می‌کشید!  
هوشنگ شروع به دعوا کردن با شکمش کرد.  
- ای زهرمار! الان وقت دل‌پیچه گرفتن بود؟ مزاحم خواب مردم شدی!

از دعوا کردنش با شکمش خنده‌ام گرفت. با گلایه گفت: «قربان! دست شما درد نکنند. من دارم از دل درد و دل‌پیچه جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کنم، آن وقت شما داری می‌خندی؟!»  
هم ناراحت حالش بودم و هم نمی‌خواستم جلوی خنده‌ام را بگیرم. خواستم کمی هم صحبتی کنم شاید تا صبح طاقت بیاورد. گفتم: «آقا هوشنگ، از شوخی گذشته، دل و رودات خیلی با هم هماهنگ هستند. انگاری دارند توی شکمت جاز می‌زنند!»  
در حالی که مدام شکمش را می‌مالید گفت: «اختیار دارید قربان! شما امر بفرمایید تا شکم بنده سرود شاهنشاهی را هم برایت اجرا کند! آخ شکمم... وای شکمم!» از حرف‌هایش بیشتر خنده‌ام گرفت. توی این شرایط هم دست از شوخی برنمی‌داشت. تا نزدیک صبح صدای قار و قور شکمش یکریز می‌آمد و هر بار صدای خنده‌ام بلند می‌شد. صبح، تازه خوابم برده بود که با سر و صدای نگهبان‌ها از خواب پریدم. هوشنگ گوشهٔ سلول دراز به دراز طاق باز افتاده بود. یک لحظه وحشت کردم که نکند راستی راستی مرده است! به طرفش رفتم و تکانش دادم! از جا پرید و نشست. چشمانش را با هر دو دست مالید. نگاهم کرد و خندید. سرحال و قیراق بود. انگار نه انگار همانی بود که دیشب از دل درد داشت می‌مرد! نگهبان به اسم صدایش زد.

- بلند شو... تو آزاد هستی!  
خودش را مرتب کرد. دستی به سرو و صورتش کشید. جلو آمد و بغلم کرد. سرحال و آرام بود. دهانش را نزدیک گوشم گذاشت و گفت: «قربان! ما که رفتیم. بالاخره اینها عقلشان رسید که ما این کاره نیستیم... حتماً تعجب می‌کنی که چرا این قدر سرحال هستیم. من تمام شب با دهانم صدای قار و قور شکم را درآوردم تا شما بخندی! چه کار کنیم دیگر. من جز قالیپاق دزدی هنر تقلید صدا هم دارم. به نظرت با این شیرین‌کاری‌ها میشه قاطی سیاست شد؟!»  
یک‌دفعه، نگاهمان در هم گره خورد. مثل کسی که به کلک کار یک شعبده‌باز پی‌برده باشد، بهت‌زده نگاهش کردم و میان بهت و حیرت من، چشمکی زد و همراه نگهبان‌ها رفت.





## خدا حافظ دکمه شاتر

امیر افشار

همین ده دوازده سال پیش که آرام آرام پسوند دیجیتال به اسم دوربین‌ها هم اضافه شد، به سختی می‌توانستیم اتفاقی را که در حال وقوع است پیش بینی کنیم. هر از چندگاهی در میدان رقابت دیجیتال، شرکت‌ها با ارائه نسل‌های جدید همه را شگفت زده می‌کنند به شکلی که حتی فرصت پس‌دادن امتحان برای محصولاتشان هم پیش نمی‌آید. در این بازار پر از ایده‌های تازه و حتی آینده‌نگر، تصور آینده دوربین‌های دیجیتال هم آن قدر مثل گذشته دور از ذهن نیست. وقتی نیاز به داشتن دوربینی که به راحتی و در دسر کم بتوان با آن عکس‌های خوبی گرفت و به سرعت آن را در دنیای مجازی به اشتراک گذاشت وجود دارد، قطعاً دوربین‌های آینده به مرز خیال نزدیک‌ترند تا شاید از خواب هم بتوان عکاسی کرد. بیایید کمی قوه تخیل‌مان را به کار اندازیم و فرض‌هایی بکنیم:



مشکلی که شاید ذهنمان را درگیر کند باتری و شارژ باتری است. در آینده نه چندان دور به نظر می‌رسد که باتری‌ها مانند کارت‌های حافظه که مادام‌العمر گارانتی دارند، مادام‌العمر شارژ‌دار شوند. مثلاً با استفاده از حرارت بدن یا استفاده از نیروی جاذبه باتری‌های دوربین مثل روز اول شارژ شوند. با این توصیف‌ها باید خوشحال بود که در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم و این همه امکانات جور واجور برایمان قابل تصور است!

و باریک‌تر خواهند شد. شاید به نازکی یک شیشه! آن وقت با خیال راحت می‌توان عکاسی کرد! اگر خاطراتان باشد چندوقت پیش یک شرکت ساخت تلویزیون ادعا کرده بود که می‌تواند بویی را که در فیلم وجود دارد در محل پخش برنامه هم پخش کند! به این ترتیب بودار شدن تصاویر هم قابل فرض است. همه ما وقتی حس عکاسی برمان می‌دارد و تصور می‌کنیم قرار است بهترین عکس‌ها را ما بگیریم، اولین

اول اینکه این دوربین‌ها به دکمه شاتر نیازی نخواهند داشت. چراکه با صدا یا حتی پلک‌زدن دوربین کار عکاسی را انجام خواهد داد. در این شرایط امکان استفاده از دوربین روی عینک یا هر وسیله شخصی وجود خواهد داشت. در نتیجه عکاسی حتی در حالت سقوط تجربه‌ای خاص خواهد شد! اگر به همین منوال که در دنیای امروز همه چیز در حال باریک‌شدن و نازک‌شدن است پیش برویم، به احتمال بسیار دوربین‌های دیجیتال هم باریک

**تهیه کننده:** اگر روزی به سر تان زد که یک تهیه کننده موفق بشوید، بدانید که تهیه کننده مسئول و گرداننده پروژه تولید، امور اقتصادی و بودجه فیلم است که یا خودش سرمایه گذار است یا با سرمایه ای که دیگران در اختیارش گذاشته اند، پروژه تولید فیلم را هدایت می کند.

# حمایت یعنی تشویق

ارغوان غلامی

عکس: مجتبی اسماعیل زاد

**فیلم «دیوار مهر» مستندی از آذربایجان غربی است که امسال در جشنواره رشد حضور داشت. سعیده حمزه لو، کارگردان این فیلم، متولد سال ۱۳۷۵ است و معماری می خواند. می گوید فیلم سازی را خیلی دوست دارد، اما در کنار درس و کارش.**

سراغ یک آتلیه در ارومیه و دوربینی را برای مدت کوتاهی امانت گرفتم و راه اادم و رفتم از مکان های تاریخی فیلم گرفتم. بعد تصویرها را در همان آتلیه تدوین کردیم.

**پس موسیقی روی فیلم از کجا آمد؟**

موسیقی را با کمک مربی سه تارم روی فیلم گذاشتم.

**پس سه تار هم می زنی؟**

بله چهار سال است که سه تار می زنم. اوایل تار دوست داشتم، اما زمانی که برای ثبت نام رفتم، متوجه شدم تار بزرگ تر از سه تار است و یادگیری آن سخت تر و بهرغم میل سه تار را انتخاب کردم، ولی حالا بعد از چهار سال شیفته اش شده ام.

**چرا موسیقی فیلم را خودت نزدی؟**

اول یک موسیقی آذربایجانی را با سه تار زدم و ضبط کردم و با کمک معلم روی فیلم گذاشتم، اما آموزش و پرورش قبول نکرد و گفت ریتم تند دارد و باید از یک آذری ملایم تر استفاده کنم.

**می خواهی فیلم سازی را ادامه بدهی؟**

نه، به هیچ وجه.

**چرا؟**

چون دست تنها هستم و جایی و کسی نیست که حمایت کند.

**امسال کنکور هنر می دهی درست است؟**

بله، اما فعلاً مشغول کار هستم.

**پیش پدرت؟**

بله، پدرم شرکت ساختمانی دارد. دو سال است که تابستان ها می آیم اینجا.

**پس درس چی؟**

در مدرسه معماری می خوانم و اینجا سر ساختمان کار را یاد می گیرم.

**منظورت دقیقاً چه کاری است؟**

نظارت ساختمان.

**چطور شد که رفتی سراغ فیلم سازی؟**

چندبار در ساختن فیلم کوتاه به دختر

عمه ام کمک کردم و چون از فیلم سازی خوشم آمد تصمیم گرفتم خودم هم امتحان کنم.

**موضوع فیلم دیوار مهر چیست؟**

دیوار مهر فیلم مستندی است از شهر ارومیه، مکان های تاریخی و فرهنگی و قدمت آن.

**چطور شروع کردی به ساختن این مستند؟**

وقتی در مدرسه زمان برگزاری جشنواره فیلم رشد را اعلام کردند، ایده ام را به مسئولان مدرسه گفتم و کمک خواستم. مدیر دبیرستان گفت که حمایت می کنند. بعد از آن رفتم

## سینمو فتوگراف

### حراجی تاریخ

حالا سینما کم کم پا می گرفت. «خان بابا معتمدی» را پنجمین نفری می دانند که فیلم گرفت، ولی در واقع او اولین فیلم بردار حرفه ای ایران است. سال ها قبل، مظفرالدین شاه، میرزا ابراهیم خان عکاس باشی، پدرش میرزا صنیع الدوله و روسی خان دستی به این دوربین برده و تصاویری هر چند کوتاه ثبت کرده بودند، اما خان بابا معتمدی داستان جدایی دارد. در یکی از روزها معتمدی

فیلم برداری به عنوان توراخی به خان بابا معتمدی می دهد. خان بابا معتمدی با این تجهیزات به تهران می آید. در راه حراجی دولت را می بیند که وسایل سینماتوگرافی عهد مظفرالدین شاه را به حراج گذاشته است. این بار قرعه به نام معتمدی می افتد و طلسم سینما که از ناصرالدین شاه شروع شد، در یک حراجی، سال ها بعد، به

که از جمله پسرهای خوش تیپ آن زمان هم بوده، راهی فرنگ می شود و پس از تحصیل در پاریس، می شود رفیق گرمابه و گلستان پسر رئیس شرکت «گومون». رئیس شرکت گومون هم که خیلی دست و دلباز بوده و پسر عزیز دردانه ای هم داشته به پاس دوستی این دو؛ یعنی خان بابای خودمان و پسرش، مقداری تجهیزات





## واژه‌نامه

**راش:** اولین نسخه قابل نمایش تصاویر فیلم‌برداری شده که هم‌زمان با مراحل تولید، کارگردان، فیلم‌بردار، تهیه‌کننده و گاه تدوینگر آن را بازبینی می‌کنند تا اشکالات کار مشخص و در صورت نیاز در فیلم‌برداری مجدد برطرف شود.

## جنبش‌های سینمایی

### موج نوی ژاپن

جنبشی در سینمای ژاپن که در اواخر دهه پنجاه آغاز شد و تا دهه هفتاد ادامه یافت. این جنبش برخلاف موج نوی فرانسه<sup>۱</sup> از استودیوها آغاز شد. هر چند فیلم‌سازان این جنبش دیدگاه‌هایی مشابه فیلم‌سازان فرانسوی داشتند و در پی قاعده‌شکنی از سرمشق‌های سینمایی بودند. فیلم‌سازان جنبش موج نوی ژاپن بیشتر به سؤال‌انگیز کردن، تحلیل کردن، نقد کردن و ویران کردن قراردادهای اجتماعی می‌پرداختند. تأثیرگذارترین فیلم‌ساز موج نوی ژاپن، «ناگیسا اشیما» روشنفکری مبارز و افراطی است که در دانشگاه کیوتو در رشته تاریخ سیاسی و حقوق تحصیل کرده است. فهرمانان فیلم‌های اشیما افرادی بودند که آشکارا ضد جامعه مدرن ژاپن موضع می‌گرفتند و درون‌مایه همیشگی فیلم‌هایشان بیماری این جامعه بود. او را نخستین فیلم‌ساز ژاپنی معرفی کردند که منحصرأ به مسائل ژاپنی بودن در دنیای امروز می‌پردازد. اشیما فرهنگ سینمایی و تاریخ گذشته ژاپن را رد می‌کرد. حتی در اولین فیلم‌هایش به‌جای پیروی از پیشکسوت‌های بزرگ ژاپنی نشانه‌هایی از موج نوی فرانسه دیده می‌شود. از دیگر کارگردان‌های این جنبش می‌توان به ماساشیرو شینودا، سایجون سوزوکیه‌پروشی تشیگاها را و شو هئی ایما هورا اشاره کرد.

۱. رجوع شود به رشد جوان، شماره ۹۱، مهرماه ۹۲.



### دیار مهر

کارگردان: سعیده حمزه‌لو  
تصویربردار: سعیده حمزه‌لو  
تدوینگر: بهزاد محمدی

صدا: مجتبی لطفی  
ایران، ۱۳۹۰  
زمان: ۸ دقیقه و ۲۵ ثانیه

## ■ مگر نگرانی مدرسه این کار را کرد؟

مسئولان گفتند حمایت می‌کنند، اما زمانی که کار را شروع کردم نتوانستند از عهده هزینه‌هایش بر بیایند. شاید آموزش و پرورش باید از دانش‌آموزهایی که می‌خواهند فیلم

بسازند حمایت بیشتری بکنند، من مشکل مالی ندارم، اما فکر می‌کنم این جور حمایت‌ها باعث تشویق می‌شوند.

## ■ یعنی اگر حمایت می‌شدی دوباره فیلم می‌ساختی؟

چرا که نه.

دست خان‌بابا معتضدی می‌رسد. او بلافاصله فیلم‌برداری را شروع می‌کند و می‌شود اولین فیلم‌بردار حرفه‌ای ایران و بعدها - کمی قبل‌تر از تولد امثال ما - عنوان پدر فیلم‌برداری ایران را هم می‌گیرد.

خان‌بابا معتضدی با تلاش‌های بسیار برای اولین بار سالنی برای خانم‌ها فراهم کرد تا آنها هم بتوانند به سینما بیایند. سپس به پیشنهاد کلنل علی‌نقی وزیری سینمایی با نام «پری» برای خانم‌ها راه انداخت. بعد از آن هم لابد از ساختن

سینما خیلی خوشش آمد و کلنگ چند سینمای دیگر را هم به زمین کوبید. در کارنامه کاری او چهارصد متر فیلم‌برداری از محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه، فیلم‌برداری از گشایش مجلس مؤسسان، تاج‌گذاری رضاشاه، مراسم کلنگ‌زنی بنای راه‌آهن تهران، فیلم‌برداری از تجهیزات شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب و... وجود دارد. او فیلم‌بردار نخستین فیلم بلند ایرانی به نام «آبی و رابی» نیز است.

# ما و بدنمان

حسین امینی پویا

گفتیم آدمی موجودی است آزاد، اما در عین حال موجودی است مسئول؛ یعنی در قلمرو دست‌یابی به خواسته‌هایش نمی‌تواند و نباید هر جور خواست عمل کند. او می‌داند که آزادی‌اش مرزها و چارچوبی دارد. این چارچوب همان مجموعه تعهدها و مسئولیت‌هایی است که انسان در برابر خود و دیگران دارد. مسئولیت در برابر خود، مسئولیتی کلی است که همه بخش‌های وجودی انسان را دربرمی‌گیرد؛ یعنی همان‌طور که انسان در مقابل روح خویش مسئولیت دارد، در برابر بدن خویش نیز مسئول است. از نوع تغذیه گرفته تا نحوه استفاده از اعضای بدن. خداوند در آیه‌ای فرموده است: «به راستی که گوش و چشم و دل همه مسئول اند و از آنها بازخواست خواهد شد» (اسراء: ۳۶)

امام صادق (ع) درباره این آیه می‌فرماید: «گوش مسئول چیزهایی است که شنیده و چشم مسئول چیزهایی است که دیده و دل مسئول چیزهایی (افکار و عقایدی) است که پذیرفته است.» (بحار، ج ۷، ص ۲۶۷)

پس این‌گونه نیست که هر جور بخواهیم از اعضای بدنمان استفاده کنیم. هر کدام از آنها امانتی است در اختیار ما تا با استفاده درست از آنها بتوانیم شخصیت خویش را شکل داده و آینده خویش را بسازیم. در روایات مسئولیت در برابر اعضای بدن در پوشش حقوق آنها بیان شده است که به برخی اشاره می‌کنیم.

در شماره‌های آتی مسئولیت‌های آدمی را در دیگر حوزه‌ها بی‌می‌گیریم.

## گوش

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «حق گوش آن است که نگذاری هر سخنی را وارد قلب و روح کند، مگر مانند روزنه‌ای پاک که در دلت نیکی‌ای را پدید آورد یا مایه دست‌یابی به اخلاقی شایسته گردد؛ چون گوش راه (ورود) گفتار به درون انسان است که مفاهیم گوناگون نیک و بد را به دل می‌رساند.» (الحیاء، ج ۸، ص ۸۸، نقل از تحف‌العقول، ص ۱۸۵)

امام علی (ع) نیز فرموده است: «گوش خود را به خوب گوش‌دادن (و تأمل کردن در هر سخن) عادت ده و به سخنانی که احوال و اوضاع تو را بهتر می‌کند گوش بسپار.» (همان)



به نقل از غررالحکم، ص ۲۱۷)

امام سجاد (ع) نیز در جای دیگر فرموده است: «تسو نمی‌توانی هر چه را می‌خواهی گوش دهی؛ زیرا خداوند بزرگ می‌فرماید: گوش و چشم و دل همه مسئولند.» (همان به نقل از بحار، ج ۷۴، ص ۱۹۳)

می‌بینید خوب گوش‌دادن هنر و مهارتی است که باید آن را آموخت. اینکه چه چیزی را بشنویم و چگونه بشنویم در شکل‌گیری شخصیت ما و ایجاد انگیزه‌ها و دگرگونی اخلاق و عقاید ما نقش بزرگی دارد.

## چشم

چشم نیز چون دیگر اعضاء حقوقی دارد. مگر می‌شود از چشم بی‌ضابطه استفاده کرد. قرآن مجید می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو چشم‌های خود را به زیر افکنند (و به زنان نامحرم نگاه نکنند) این برای آنان پاکیزه‌تر است. خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است.»

و در آیه بعد: «به زنان با ایمان بگو چشم خویش را از نامحرم فرو گیرند...» (نور: ۳۱) می‌بینید قرآن چه تعبیری به کار می‌برد: چشم‌های خود را به زیر افکنند. و این تعبیر لطیفی است چرا که انسان هنگامی که در کوچه و بازار با نامحرمی روبه‌رو می‌شود اگر بخواهد چشم خود را ببندد ادامه راه رفتن برایش ممکن نخواهد بود، اما اگر نگاه خود را از صورت و اندام نامحرم برگیرد؛ یعنی چشم خود را پایین اندازد گویی که از نگاه خویش کاسته است و صحنه‌ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه مربوطه)

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «حق چشم آن است که آن‌را از نگاه به هر چه برای تو روا نیست فرو بندی، چشم‌دوانی را رها کرده مگر جایی که پندآموز باشد و به







به طرف آنچه حلال نیست دراز نکنی، مبدا به خاطر این دست‌درازی در جهان دیگر کیفر شوی و در این دنیا با نگویش مردم روبه‌رو گردی. دست را از انجام آنچه خداوند واجب کرده است باز ندار و آن را چنان محترم بشمار که در کارهای حرام به‌کار نبری بلکه با دستانت خود عاقلانه و شرافتمندانه در این دنیا عمل کنند به پاداش‌های نیک آن عالم برسند. (همان، ص ۹۰، به نقل از تحف‌العقول، ص ۱۸۵)

خود را نگه دارید و تسلیم فرمان خدا شوید تا غنیمت برید. چه بسیار سخنانی که از جمله نافذتر است و چه بسیار فتنه‌ها که از گفتارها برخاسته است.» (شرح نهج‌البلاغه (پیام امام)، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۲۲۴) امام سجاده (ع) نیز فرموده است: «تو نمی‌توانی هر چه می‌خواهی بگویی.» زیرا خداوند بزرگ فرموده است: «در پی چیزی مرو که به آن علم نداری» و پیامبر (ص) فرموده است: «خدا پیامرزد بنده‌ای را که سخن نیک بگوید و بهره برد یا دم فرو بندد و سلامت ماند.» (الحیاء، ج ۸، ص ۸۶ به نقل از بحار، ۷۴، ص ۱۹۳) امام سجاده (ع) در جای دیگر فرموده است: «حق زبان این است که آن را از بدگویی و بدزبانی دور دارد و به گفتن سخن نیک عادت دهد و آن را تربیت کند و آسوده (و ساکت) گذارد مگر هنگامی که نیازی پدید آید یا سودی برای دین یا دنیا دربرداشته باشد. از زیاده‌گویی زشت و کم فایده که زبان می‌رساند و نتیجه‌ای اندک دارد و خرد و برهانی بر آن گواهی نمی‌دهد زبان را معاف دارد.» (همان به نقل از تحف‌العقول، ص ۱۸۵)

خود را نگه دارید و تسلیم فرمان خدا شوید تا غنیمت برید. چه بسیار سخنانی که از جمله نافذتر است و چه بسیار فتنه‌ها که از گفتارها برخاسته است.» (شرح نهج‌البلاغه (پیام امام)، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۲۲۴) امام سجاده (ع) نیز فرموده است: «تو نمی‌توانی هر چه می‌خواهی بگویی.» زیرا خداوند بزرگ فرموده است: «در پی چیزی مرو که به آن علم نداری» و پیامبر (ص) فرموده است: «خدا پیامرزد بنده‌ای را که سخن نیک بگوید و بهره برد یا دم فرو بندد و سلامت ماند.» (الحیاء، ج ۸، ص ۸۶ به نقل از بحار، ۷۴، ص ۱۹۳) امام سجاده (ع) در جای دیگر فرموده است: «حق زبان این است که آن را از بدگویی و بدزبانی دور دارد و به گفتن سخن نیک عادت دهد و آن را تربیت کند و آسوده (و ساکت) گذارد مگر هنگامی که نیازی پدید آید یا سودی برای دین یا دنیا دربرداشته باشد. از زیاده‌گویی زشت و کم فایده که زبان می‌رساند و نتیجه‌ای اندک دارد و خرد و برهانی بر آن گواهی نمی‌دهد زبان را معاف دارد.» (همان به نقل از تحف‌العقول، ص ۱۸۵)

## چیزی

دیدنی

دستیابی یا

از دانشی بهره‌مند گردی؛

زیرا چشم دریچه پندآموزی (و

تأمل‌گرایی) است.»

(الحیاء، ج ۸، ص ۸۹، به نقل از

تحف‌العقول، ص ۱۸۵)

پس نباید چشم هرز بود و به هر چیزی

نگاه کرد. هوس‌ها را چشم‌ها پروبال

می‌دهند. چه خوب گفته است: «هر

آنچه دیده بیند دل کند یاد»

امام علی (ع) فرموده است: «در بدن

عضوی ناسپاس‌تر از چشم نیست. پس

آنچه را که می‌خواهد به او مدهید که

شما را از یاد خدای بزرگ باز می‌دارد.»

(همان به نقل از بحار، ج ۱۰، ص ۱۰۷)

## زبان

زبان ترجمان عقل و کلید گنجینه‌های

شخصیت و روح آدمی است و به قول

سعدی «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و

هنرش نهفته باشد» (حکایت اول از باب

اول گلستان)

امام علی (ع) می‌فرماید: «گفتار خود را از

اعمال خویش حساب کنی تا سخن شما

جز در راه خیر و نیکی کم شود. زبان‌های

## شکم

اما حق شکم آن است که آن را ظرف

حرام قرار ندهی. اندک باشد یا زیاد و

در (خوردن) حلال نیز میان‌روی کنی و

از مرز تقویت بدن (و توان‌یابی) به حدّ

فرومایگی (و پستی) و از دست رفتن

جوانمردی نرسانی و هنگام گرسنگی

و تشنگی خویشتن‌دار (و اندازه‌شناس)

باشی؛ زیرا که سیری اگر به حد پرخوری

(و سنگینی) رسید کسالت‌آور و بازدارنده

است و از هر نیکی و بخششی دور

می‌کند و...» (همان، ص ۹۲، به نقل از تحف‌العقول،

ص ۱۸۶)

و نیز پیامبر (ص) می‌فرماید: «دل‌هایتان

را با پرخوری و پرنشوی نمیرانید زیرا

دل‌ها مانند کشتزارهایند که آب بسیار

آنها را نابود می‌سازد.»

(مکارم‌الاخلاق، ص ۱۴۹)

همچنین در جای دیگر فرموده است:

«کسی که هر چه بخواهد می‌خورد

خداوند به او نظر لطف نکند تا آن روش

را ترک گوید.» (تحف‌العقول، ص ۳۸)

## دست و پا

حق (و وظیفه) دست این است که آن را



### انواع رقابت‌ها

مسابقات اتومبیل‌رانی به دو بخش مسابقات پیست و رقابت‌های جاده تقسیم می‌شود. مسابقاتی چون فرمول یک و رقابت کارتینگ در پیست برگزار می‌شود. زمان این رقابت‌ها نسبت به مسابقات جاده کوتاه‌تر است و سرعت در مسیر اهمیت زیادی دارد. برخی از رقابت‌ها نیز در خارج از پیست و در مسیرهایی چند هزار کیلومتری برگزار می‌شوند.

### تجهیزات

رانندگان مسابقات اتومبیل‌رانی، از لباس‌هایی استفاده می‌کنند که مقاومت زیادی در برابر حرارت و آتش‌سوزی دارند. کلاه‌های ایمنی آنها از فیبر کربن درست

# جنون سرعت

## اتومبیل‌رانی

مهدی زارعی

خودرو مهم‌ترین وسیله برای جابه‌جایی مردم است. با وجود این نمی‌توان به‌طور دقیق از زمان اختراع اتومبیل و مخترع آن صحبت کرد. اولین وسیله نقلیه موتوری در اواسط قرن هجدهم در فرانسه ساخته شد. این وسیله یک آزابه سه چرخ بود که با یک موتور و چند دیگ بخار کار می‌کرد و در هر ساعت پنج کیلومتر پیش می‌رفت، اما سوخت این وسیله پس از طی ۲۵ کیلومتر تمام می‌شد! اندکی بعد، ارابه‌ای چهار چرخه در آمریکا ساخته شد که ۲۱ تن وزن داشت!

۱۹۰۲

تأسیس اتحادیه کل اتومبیل‌ها در هامبورگ آلمان که بعدها به فدراسیون جهانی اتومبیل‌رانی تبدیل شد.

۱۸۸۷

برای نخستین بار «گوتلیب دایلمر» آلمانی از بنزین برای به حرکت درآوردن خودرو استفاده کرد.

۱۷۸۹

«اولیور اونز» نخستین واگن چهارچرخه موتوری را اختراع کرد.

۱۷۶۹

«نیکلا کونیو» اولین وسیله نقلیه موتوری را ساخت.

# گاه‌شمار



## اتومبیل‌رانی در ایران

نخستین مسابقات اتومبیل‌رانی ایران را در ابتدای دههٔ سی شمسی، عده‌ای از اروپاییان ساکن ایران با همکاری شماری از علاقه‌مندان ایرانی برگزار کردند. در آن زمان، رقابت‌ها در فضاهایی وسیع و خالی از جمعیت برگزار می‌شدند. اطراف استادیوم آزادی، پارکینگ نمایشگاه بین‌المللی و فرودگاه قلعه‌مرغی از جمله مکان‌های برگزاری مسابقات اتومبیل‌رانی بود. فدراسیون مشترک اتومبیل‌رانی و موتورسواری ایران با نام فدراسیون موتورسواری در سال ۱۳۵۴ تأسیس شد که در سال ۱۳۶۹ به «فدراسیون موتورسواری و اتومبیل‌رانی» تغییر نام داد و یک سال بعد کمیتهٔ کلاسیک فدراسیون تأسیس شد. برگزاری نمایشگاه‌های موتور و اتومبیل کلاسیک و قدیمی، دعوت از افراد باتجربه برای بازسازی این وسایل و برگزاری جلسه‌های ماهانه برای آشنایی با صاحبان این وسایل از جمله فعالیت‌های این کمیته بود. پیست اتومبیل‌رانی استادیوم آزادی هم در سال ۱۳۷۳ ساخته شد و یک سال بعد، ایران به عضویت فدراسیون بین‌المللی این رشته درآمد. با گذشت زمان و افزایش علاقه‌مندان به اتومبیل‌رانی مکان‌های بیشتری برای برگزاری این رقابت‌ها ساخته شد؛ از جمله پیست کارتینگ جزیرهٔ کیش که به طول ۷۸۰ متر، سال ۱۳۷۹ افتتاح گردید.



کارخانه‌ای باید با اتومبیل ساخت خود در مسابقه شرکت کند و حتماً باید بدنهٔ اتومبیلی را که می‌خواهد در مسابقه شرکت کند، کارخانهٔ مالک تیم ساخته باشد.

### نحوهٔ برگزاری مسابقهٔ فرمول یک

یک روز قبل از مسابقه، همهٔ اتومبیل‌های شرکت‌کننده در رقابتی بیست دقیقه‌ای در پیست محل برگزاری مسابقه حضور می‌یابند. پس از پایان مسابقهٔ انتخابی، هفت اتومبیلی که از بقیهٔ کندتر بوده‌اند، پشت سر بقیهٔ اتومبیل‌ها قرار می‌گیرند. طول مسیر مسابقه کمی بیشتر از ۳۰۵ کیلومتر است و زمان آن دو ساعت است که بیشتر از نود دقیقه طول نمی‌کشد. در جریان مسابقه، رانندگان می‌توانند یک‌بار برای تعمیر توقف کنند. به رانندگان هفت تایر مخصوص روزهای آفتابی، چهار تایر مخصوص روزهای بارانی و سه تایر مخصوص باران‌های شدید داده می‌شود. در پایان رقابت نیز به ده اتومبیل‌ران برتر، امتیازاتی تعلق می‌گیرد. برندهٔ مسابقات قهرمانی سالانه، راننده و تیمی خواهد بود که در انتهای فصل و در مسابقات مختلف فرمول یک امتیاز بیشتری کسب کرده باشند.

### کارتینگ

کارتینگ رقابتی با نوعی اتومبیل تک‌نفره و بسیار کوچک است که مرکز ثقل آن در نزدیکی زمین قرار دارد؛ طوری که کف آن از زمین تنها هفت سانتی‌متر فاصله دارد. چهار چرخ اتومبیل در فضایی بیرون از چارچوب اتومبیل قرار گرفته‌اند. اتومبیل کارتینگ از چهار چرخ، چهارچوب، سپر، ترمز، آگزوز، پدال گاز و موتور تشکیل شده و فاصلهٔ چرخ جلو تا انتهای چرخ عقب ۱۲۷ سانتی‌متر و فاصلهٔ دو چرخ جلو از هم حداکثر ۱۹۵ سانتی‌متر است. کارتینگ قدم اول در مسیر رسیدن به مسابقات سنگین اتومبیل‌رانی به‌شمار می‌آید و به همین دلیل، بسیاری از ستارگان کنونی رقابت‌های مختلف اتومبیل‌رانی، کار خود را با مسابقات کارتینگ آغاز کرده‌اند.

شده است و تمام صورت آنها را می‌پوشاند. در زیر این کلاه نیز از کلاهی دیگر استفاده می‌شود که دو لایه است و تا زیر گردن پایین می‌آید؛ به‌طوری که فقط صورت اتومبیل‌ران از آن بیرون است. دستکش‌های رانندگان نیز دو لایه‌اند. کفش اتومبیل‌رانی ساق کوتاه است و تا قوزک پا را می‌پوشاند. این کفش باید از مواد هیدروکربنی باشد تا در دماهای زیاد ذوب نشود و به پای راننده آسیب نرساند. در رقابت‌های جاده، هر راننده برای ارتباط با کمک‌راننده از گوشی مخصوصی استفاده می‌کند. هر اتومبیل یک دوربین مخصوص نیز دارد که به تلویزیون مداربستهٔ درون اتومبیل متصل است و تصاویر و شرایط بیرون اتومبیل را به داخل آن منتقل می‌کند.

### فرمول یک Formula one

منظور از عبارت فرمول، مجموعه قوانینی است که تمامی شرکت‌کنندگان و اتومبیل‌ها باید آنها را رعایت کنند. در سراسر جهان، مسابقات مختلفی با عنوان فرمول برگزار می‌شود؛ از جمله فرمول ۳۰۰۰، فرمول سه و...، اما معتبرترین آنها «فرمول یک» با علامت اختصاری «F1» است. عنوان این رشته نشان می‌دهد که از پیشرفته‌ترین مسابقه‌ها در میان رقابت‌های فرمول است.

### ویژگی‌ها

این رشته گران‌ترین ورزش جهان است و معروف‌ترین تولیدکنندگان اتومبیل، بهترین ماشین‌های خود را به این مسابقات می‌فرستند. قهرمانی در این مسابقات می‌تواند برتری کارخانهٔ تولیدکنندهٔ ماشین را به دیگر کارخانه‌ها ثابت کند و فروش آنها را افزایش دهد. در فرمول یک، هر

۱۹۵۷

اختراع  
اتومبیل  
کارتینگ

۱۹۵۰

برگزاری  
اولین دورهٔ  
مسابقات  
فرمول یک

۱۹۱۲

نخستین  
اتومبیل با بدنهٔ  
تمام فلزی  
ساخته شد.

# لباس آدم حسابی ها

فرزانه نوراللهی

به نام خدای مهربان  
نگار عزیزم سلام

چند وقتی است که ازت بی خبرم. گرچه خیلی وقتها  
بهدت فکر می کنم و بلند بلند با تو که همیشه نگاه  
مهربانت جلوی چشمانم است، حرف می زنم. تصمیم  
گرفتم برایت نامه بنویسم و نظرت را درباره چند موضوع  
بدانم.

دیشب روی مقاله ای کار می کردم و فیلمی از بیل گیتس  
می دیدم. حتماً می شناسی اش، رئیس هیئت مدیره  
شرکت مایکروسافت. آدم معروفی است و سومین مرد  
پولدار جهان! فکر می کنی لباس های چنین شخصیتی  
چه شکلی است؟ نکته جالبی که غیر از صحبت هایش

نظرم را جلب کرد، لباس هایش بود!!!  
نظرم را جلب کرد، لباس هایش بود!!!  
لباس های خیلی ساده و معمولی او کاملاً مرا به فکر فرو  
برد و سؤال های مختلفی در ذهنم شکل گرفت:  
چرا آدم ها تلاش می کنند لباس های فاخر و

گران قیمت بپوشند؟  
جوان ها بیشتر به فکر  
لباس و پوششان هستند یا

میان سالان؟  
می شود از روی لباس افراد به شخصیت  
آنها پی برد؟

و سؤال های دیگری که فکر می کنم پاسخشان به  
روحیه و سن پاسخ گوینده بستگی دارد. صبح به سراغ  
دانش آموزان هم سن تو در مدرسه فرزانگان رفتم.  
۲۷ دانش آموز با انگیزه و دوست داشتنی که خیلی  
پرانرژی و شاداب بودند. کمی با هم گپ زدیم و آشنا  
شدیم. سپس سؤالاتم را از آنها پرسیدم و خواستم که  
نظرشان را با تفکر و دقت بگویند.

۱. چهره های محبوب خود را نام ببرید؟  
و پاسخ هایشان:



**۴. دوست دارید شخص معرفی شوید؟**  
اکثر پاسخ‌ها مثبت بود.

**۵. اگر معروف شوید چه لباس‌هایی می‌پوشید؟**  
و باز پاسخ‌ها دو گونه بود: یک‌دسته معتقد بودند که لباس نشان‌دهنده شخصیت آدم است و تمیز، مرتب و ساده‌بودنش مهم است و هر کس باید متناسب با افکار درونی و شخصیت خود لباس بپوشد که باعث خودنمایی نشود.

دسته دیگر لباس‌های فاخر و شیک و گران را مناسب دانسته بودند.

**و سؤال آخر: به نظر شما نوع لباس پوشیدن در میزان احترام دیگران به شما اثر دارد؟**

اکثر بچه‌ها پوشیدن لباس خوب و متناسب را باعث جلب احترام مردم می‌دانستند و معتقد بودند در نگاه و دیدار اول لباس و آراستگی مهم است، اما پس از آشنایی مختصر اخلاق و روحیات آدم‌ها بیشتر به چشم می‌آید.

از شنیدن نظریات متفاوت هم‌سن و سال‌هایت احساس خوبی داشتم و می‌خواستم بیشتر با آنها آشنا شوم، اما فرصتم به پایان رسیده بود. گرچه فتح باب خوبی بود تا در این زمینه‌ها بیشتر با هم صحبت کنیم.

خیلی مشتاقم تا تو هم نظرت را بنویسی و برایم بفرستی تا بیشتر درباره این موضوع هم‌اندیشی کنیم.

**به امید دیدارت  
و با آرزوی سلامتی و موفقیت  
خواهر بزرگت فرزانه**

دکتر حسابی، محسن یگانه، عمو پورنگ و امیرمحمد، کریستین رونالدو، سهراب سپهری، دکتر چمران، آیت‌الله بهجت، سعید معروف، فرانک ریبری، سیاوش خیرابی، حجت‌الاسلام قرائتی، احسان علیخانی، فرزاد فرزین، مینو کریم‌زاده، شقایق فراهانی، محمد موسوی، دکتر شریعتی، خسرو شکیبایی، فرهاد قائمی، شهاب حسینی، فردوسی، نیما یوشیج، مازیار فلاحی، حمید گودرزی و ...

و تعداد زیادی که چهره‌های محبوبشان اعضای خانواده و معلم‌هایشان بودند.

**۲. دوست دارید جای چه کسی باشید؟**  
و پاسخ‌ها متفاوت بود:

تعدادی نمی‌خواستند جای کسی دیگری باشند و می‌خواستند خودشان باشند (چون همه آدم‌ها یک‌سری خصوصیات خوب و یک‌سری خصوصیات بد دارند). و تعدادی می‌خواستند جای یک فرد پولدار، خوش‌سخت، پزشک یا دندان‌پزشک، روان‌پزشک و دانشمند باشند.

و بعضی گفتند: بوعلی سینا، داوینچی، روزه ساراماگو، دکتر شریعتی و احسان علیخانی.

**۳. موفقیت و معروف بودن آن فرد را در چه چیزی می‌بینید؟**

برخی نوشته بودند: به دلیل داشتن هوش، موقعیت شغلی، تلاش و پشتکار، خوش‌رفتاری و برخی این دلایل را برشمرده بودند: صدای خوب و قیافه زیبا، عشق به کار، فکر خلاق و زیبا، دید خوب نسبت به اجتماع و افکار مردم، صداقت، اجرای خوب، فن بیان، تلاش و پشتکار و غیرت.



# ایران فضایی

## آیا تلاش برای اعزام انسان به فضا لازم است؟

محمد محسن بهرامی

«زمین گهواره بشریت است اما هیچ کودکی را نمی‌توان تا ابد در گهواره خود نگاه داشت» این جمله معروف کسلوفسکی یکی از بانیان برنامه فضایی شوروی سابق بود و ایده اصلی موافقین سفر انسان به فضا را در دل خود دارد. شاید آینده ما انسان‌ها در فضا رقم بخورد.

کافی است نگاهی به دنیای اطرافمان بیندازیم. با افزایش بهداشت، عمر متوسط انسان‌ها افزایش یافته است. جهان با بحران جمعیت و کمبود منابع اولیه دست به گریبان است. آب آشامیدنی محل نزاع جهانی است. جنگل‌ها و منابع طبیعی زمین از دست رفته و انسان را با خطر مواجه کرده است و تأمین غذای انسان‌ها دشوار شده و منابع معدنی مورد نیاز برای ادامه تمدن به سرعت رو به اتمام می‌رود و در همان حال جمعیت به شکل انفجارگونه‌ای در حال افزایش است.

گرمایش جهانی تمام سیاره را زیر سلطه خود قرار داده است. از سوی دیگر فرصت‌هایی در فضا در اختیار ماست. سیارک‌های اطراف زمین سرشار از منابع معدنی غنی هستند که معدن‌کاران فضایی می‌توانند از آن برای تأمین بخشی از منابع مورد نیاز زمین استفاده کنند.

ماه و مریخ می‌توانند میزبان نخستین کلونی‌های زمینی‌ها شوند. حتی دانشمندان از الان به فکر زمین‌سان‌سازی مریخ هستند، فرایندی طولانی که طی آن مریخ به سیاره‌ای زیست‌پذیر و مهاجرپذیر برای زمینیان تبدیل می‌شود.

تلاش برای فرستادن انسان به دنیای ناشناخته پیامدهای شگرف و تعیین کننده‌تری برای آینده بشر در پی خواهد داشت. اکتشافات فضایی اگر چه نمی‌توانند به‌طور مستقیم مشکلات کنونی کره زمین را حل کنند اما می‌توانند به تغییر چشم‌اندازها و راهکارها برای مقابله با آنها کمک شایانی کنند.

بنابراین پیگیری اکتشافات فضایی و تلاش برای تسخیر فضا باید به راهکار بلندمدت ما زمینی‌ها در قرن آینده تبدیل شود.

انسان‌ها باید تمام توان خود را برای ایجاد پایگاه‌هایی در کرات دیگر به کار گیرند. بشر می‌تواند ظرف سی سال آینده یک پایگاه بزرگ دائمی در ماه و پس از پنجاه سال یک پایگاه در مریخ و پس از دویست سال پایگاه‌های متعدد در قمرهای سایر کرات از جمله مشتری و زحل ایجاد کند.

جهان ما در حال تغییر است. کشورهای نوظهور و قدرت‌های جدید در عرصه اقتصاد و فناوری طلوع کرده و در حال طلوع هستند. فضا یکی از عرصه‌های ظهور این قدرت‌هاست.

فضا آخرین مرزهای کشف نشده پیش روی انسان است و ما و همه انسان‌ها باید در آن حضور داشته باشیم.

اما فتح فضا روشی مدرن و مبتنی بر توسعه همه‌جانبه خواهد بود و به همین دلیل به‌ویژه بدون سرمایه‌گذاری در ریشه‌های چنین برنامه‌ای - مدارس و دانش‌آموزان - موفقیت‌های آینده در این حوزه می‌تواند موقتی و مقطعی باشد.





## خبر نجومی

### پیشرفت‌های فضایی ایران

دکتر مزلان عثمان رئیس دفتر ماورای جو سازمان ملل متحد در پایان سفر سه روزه خود به ایران و بازدید از مراکز دانشگاهی و آشنایی با برنامه‌های فضایی ایران گفت: «از مجموعه دستاوردها و فعالیت‌های ایران در حوزه فضا بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم. براساس گزارش‌هایی که در این بازدید از فعالیت‌های فضایی ایران ارائه شد، سطح علمی ایران را بالا دیدم و نسبت به آینده ایران به‌خصوص در بحث سنجش از راه دور امیدوارم و همچنین امیدوارم ایران در آینده بتواند به‌صورت علمی با چالش‌های موجود خود مقابله کند.»

### پایگاه جامع رصد و مراقبت فضایی

نخستین پایگاه جامع رصد و مراقبت فضایی جمهوری اسلامی ایران که با نام مبارک حضرت امام صادق (ع) نام‌گذاری شده، به همت متخصصان صنایع الکترونیک وزارت دفاع ساخته و در استان مرکزی افتتاح شده است. وظیفه پایگاه جامع رصد فضایی ایران کشف، رصد و شناسایی اجرام مدارگرد زمین است که می‌تواند شامل ماهواره‌ها، باقی‌مانده ماهواره‌ها و حتی باقی‌مانده سیستم‌های حامل ماهواره باشد. این پایگاه ارتفاع و مشخصات مداری اجرام مدارگرد را مشخص می‌کند. همچنین می‌توان مشخص کرد که یک ماهواره در چه زمانی و از چه مکانی نسبت به یک ایستگاه ثابت زمینی طلوع و غروب می‌کند.



### لطیفه نجومی

ممکن است زندگی بر روی زمین گران باشد، اما دست کم هر سال می‌توانید یک سفر رایگان به دور خورشید انجام دهید.

# فامدک‌های جوان



**فاطمه رحیمی و فائزه مقدم**  
از دوستان خوب مجله‌اند که خاطره‌ای برای ما فرستاده‌اند. مطلبی طنزآمیز درباره یک همایش کنکور کذایی که خوب هم از آب درآمده است. بهتر دیدم این مطلب را کامل در این شماره برای شما بیاورم تا شما هم تشویق شوید و خاطرات و نوشته‌های طنزتان را برای ما ارسال کنید. ضمن گفتن آفرین و دست‌مریزاد به این دوستان تاکید می‌کنم که تمام اتفاقات این داستان خیالی بوده، هر گونه تشابه اسمی هم اتفاقی است.

**فائزه:** قضیه از جایی شروع شد که حدود یک ماه قبل از نوروز ۹۲، پیامکی برای من آمد با مضمون «همایش کنکور- دکتر ف - مشاور رتبه‌های برتر کنکور» که از متقاضیان خواسته شده بود عددی را برای ثبت‌نام ارسال کنند. اهمیت ندادم و با خودم گفتم این هم مثل همه همایش‌هاست که از آدم پول می‌گیرند و فقط مؤسسه خودشان را تبلیغ می‌کنند. تا اینکه روزهای بعد دوباره برایم پیامک آمد: «همایش رایگان دکتر ف- با اجرای جذاب مجری محبوب شبکه‌های سیما - محل برگزاری وزارت کشور». با خودم گفتم همایش که رایگان است، حداقل می‌توانم وزارت کشور را از نزدیک ببینم! و ثبت‌نام کردم. بعد گفتم که لطفی در تنها رفتن نیست و به فاطمه زنگ زدم و تعریف کردم. فاطمه هم که عاشق این کارهاست خیلی زود قبول کرد.

**فاطمه:** پیش از عید بود. فائزه با من تماس گرفت که چنین همایشی است، برویم؟ من هم که سر درد دارم برای این کارها... خلاصه فائزه پیامک و شماره مؤسسه مزبور را بهم داد که عدد موردنظر را ارسال کنم. من هم ارسال کردم و به ادامه سخن همکارم توجه فرمایید.

**فائزه:** من یک روز زودتر از فاطمه عدد را ارسال کرده بودم. برایم پیامی آمد که زمان و مکان همایش نوشته شده بود و قید شده بود که: «این پیام کارت ورود شماسست و برای ورود باید آن را نشان دهید.» با فاطمه تماس گرفتم و فهمیدم که کارت ورودش برای یک روز دیگر است! فکر می‌کردیم که چه کنیم و چه نکنیم که فاطمه گفت: «من پیام تو خودت برو.» من هم گفتم: «خب، منم نمیرم. تنها برم چی کار کنم؟!»

**فاطمه:** من گفتم که نمی‌روم و فائزه گفت پس من هم نمی‌روم. تا اینکه فائزه فکری به ذهنش رسید. گفت که من کارت ورودم را برای تو می‌فرستم! تو هم به جای اسم من، شماره را با اسم مؤسسه ذخیره کن و پیام را فرستاد. شماره فائزه را با اسم \*\*\*\*+۹۸ (شماره مؤسسه) ذخیره

کردم و کارت ورود را دریافت کردم. طوری که هر کسی می‌دید هرگز شک نمی‌کرد! **فائزه:** بله این فکر به ذهن خلاق و خلاف من خطور کرد و این طوری هر دوی ما صاحب کارت ورود شدیم در یک روز و یک ساعت.

روز همایش فرا رسید. خیلی خوشحال و سرخوش پا شدیم و رفتیم به ساختمانی که می‌گفتند وزارت کشوره! جلوی در ورودی ایست بازرسی بود و کارتهایمان را چک می‌کردند. من و فاطمه بدون هیچ مشکلی وارد شدیم. رفتیم داخل وسیله‌ای بود پله‌برقی شکل، ولی پله نداشت و افقی بود (!) و روی یک کاغذ نوشته شده بود که آوردن هرگونه چاقو و سلاح سرد به داخل ساختمان ممنوع است! من و فاطمه با تعجب و خنده به هم نگاه کردیم. کیف‌ها را روی پله‌برقی مزبور گذاشتیم و مأموران آنجا هم لطف کردند و مواظب بودند که ما یک وقت سلاح سرد نبریم داخل خدای نکرده کسی را ترور کنیم!! خلاصه، ما خیلی احساس غرور داشتیم که داریم وزارت کشورمان را می‌بینیم و همین‌طور دنبال مسئولان در حرکت بودیم. کم‌کم دیدیم که داریم از ساختمان خارج می‌شویم انگار!! دقت که کردیم دیدیم ما را بردند قسمت انتهایی پارکینگ در پایین‌ترین طبقه موجود!! یک جای سرد و نمور که از سقفش هم آب می‌چکید!!

**فاطمه:** در آن زیرزمین نمور، بیرون سالن، دوتا فرم به ما دادند؛ یکی برای اردوی نوروزی و دیگری برای مشاوره و آلفای ذهنی به همراه یک عدد سی‌دی تکنیک (!) شیمی. وارد سالن شدیم. یکی بود کمی شبیه مجری محبوب، ولی در ابعاد کوچک‌تر که توی سالن رفت و آمد می‌کرد. ما فکر کردیم این مجری برنامه است... ولی **made in china** بود. بعد هیچ‌کس هیچ‌کاری نمی‌کرد. یک تعداد کمی هم آدم بی‌کار آمده بودند. ولی چنان در کارت‌ها روز و ساعت زده بودند آدم فکر می‌کرد سالن قرار است پر شود... ما هم گفتیم چه کار کنیم حوصله‌مان سر رفته؟!...





رشد

**نامه‌های برقی**  
این شماره متأسفانه  
برق رفته بود هیچ  
نامه‌ای به دستمان نرسید.

### پیامک‌های کال

یکی با پیش‌شماره ۰۹۳۷ پیامک  
زده است که مجله‌تان خوب است  
لطفاً وقتش را بیشتر کنید.

**پاسخگو:** چشم، بهش می‌گم.

یکی با پیش‌شماره ۰۹۱۸ پیامک زده  
است: «با بیرها قدم برداشتم شکار شدم. با  
شکار چیان قدم زدم ببر شدم.»

**پاسخگو:** خسته نباشید.

یکی با پیش‌شماره ۰۹۱۳ پیامک زده است:  
«ما از وقتی فهمیدیم این قدر پول صرف  
واردات چوب بستنی و آناناس می‌شود، دیگر  
آناناس و بستنی چوبی نمی‌خوریم یا اگر  
بخوریم چوب بستنی را هم می‌خوریم.»

**پاسخگو:** آفرین. اینکه این قدر به فکر سرمایه  
ملی هستید واقعا خوب است، ولی خواهش  
می‌کنم چوب بستنی را نخورید. قدری هم به  
فکر معده‌تان باشید.

### پیغام درگیر

صاحب شماره‌ای از شیراز زنگ  
زده و گفته: «اگر امکان دارد  
توی مجله‌تان بنویسید که مدارس را  
شنبه‌ها هم تعطیل کنند، آخر ما ساختمان  
است شنبه‌ها بعد از دو روز تعطیلی به مدرسه  
برویم.»

خدمت این دوستان عرض می‌کنیم که:  
«دوست دارید یکشنبه‌ها را هم تعطیل کنند  
که شما کاملاً خستگی از وجود نازنینتان در  
برود.»

خانم شیما از کاشان زنگ زده‌اند و گفته‌اند:  
«من هم یک کاریکلماتور گفته‌ام: کفش  
خندان گریه دانش‌آموز را درآورد.»  
ما هم می‌گوییم: «آفرین. بند کفش رو  
سفت ببند تا قورباغه تو شور ابوعطا نخونه.»



من زبان همراهم بود... فائزه  
هم خلاصه‌های شیمی‌اش را  
آورده بود. خواستیم بخوانیم که فیلمی را  
پخش کردند. مجری محبوب بود و رتبه‌های  
این موسسه در کنکور ۹۱. فهمیدیم که  
سرکاریم!.. می‌خواهند این چیزها را نشانمان  
بدهند!.. و هیچ ارزش دیگری ندارد.

**فائزه:** تا اینکه دیدیم جناب مجری شرفیاب  
شدند. این آقای مجری افتخار دادند و رفتند  
روی سن و شروع کردند شعر خواندن با یک  
حس خیلی خیلی خیلی زیبا!! من و فاطمه  
هم فقط می‌خندیدیم!! آن قدر که من نگران  
بودم نکند ما را بیرون بیندازند!! بعد از شعر،  
این آقا بحث فوتبالی و دعوی کلیشه‌ای  
استقلال و پرسپولیس را شروع کرد!!

**فاطمه:** از لحن شعر خواندن مجری که  
بگذریم، یک قسمتی را هم اشتباه خواند.  
بعد هم که پنج دقیقه‌ای با یکی از حضار کل  
کل استقلال پرسپولیس کرد و از خاطراتش  
با دکتر فتح‌الله‌زاده گفت. بعد هم از مؤسسه  
کلی تعریف کرد و کل اجرای جذاب مجری  
شد ده دقیقه (احتمالاً بحث استقلال  
پرسپولیس بخش جذابش بوده). بعد ایشان  
تشریف بردند پایین و نشستند روی یکی از  
صندلی‌های جلویی و دکتر ف تشریف بردند  
روی سن و از خدمات مؤسسه‌شان گفتند.  
همان موقع مجری محبوب تلفن همراهش  
را گذاشته بود شارژ شود و از برق وزارت  
کشور استفاده می‌کرد... استفاده شخصی  
از اموال عمومی نه! خلاصه دکتر ف  
شروع به سخنرانی کردند و با اینکه سنی  
هم نداشتند، ولی کلی تحصیلات از خارجه  
داشتند!!

**فائزه:** دکتر ف حرف‌هایشان که تمام شد  
میکروفون را دادند به یکی دیگر از آقایان  
دکتر که ایشان هم بیاید و تبلیغاتش را  
بکنند!! بالاخره دوستان باید برای هم کاری  
بکنند یا نه؟! و این آقای دکتر کلی صحبت  
کردند و ما را متحول ساختند!!

**فاطمه:** مدیون هستید فکر کنید این آقای  
دکتر ما را متحول نکرد... اگر رتبه کنکور  
ما ببینید میزان تحول را می‌فهمید!

## اردوی آلفای تحول



# شیشه‌های کثیف نشو

فاطمه فتح‌علی

آیا تا به حال به تالاب انزلی در استان گیلان سفر کرده‌اید؟ برگ‌های نیلوفرهای آبی بر فراز تالاب انزلی، زیبایی خاص و بی‌نظیری به آن بخشیده است. جالب است بدانید سطح برگ نیلوفر آبی خاصیتی دارد که ایده طراحی نوع خاصی از شیشه‌ها، برای دانشمندان شده است؛ به نام شیشه‌های کثیف نشو. این الگوبرداری با استفاده از فناوری نانو صورت گرفته است.

برگ‌های نیلوفر آبی معمولاً عاری از هرگونه آلودگی هستند. اگر هم آلودگی بر روی سطح این برگ‌ها بنشیند، با بارش باران تمیز می‌شوند و از پاکیزگی می‌درخشند. به همین دلیل می‌گویند این برگ‌ها خود تمیز شونده هستند. دانشمندان بعد از مدت‌های طولانی توانستند راز پاکیزگی برگ‌های این گیاه را کشف کنند!

## یک آزمایش ساده

سطحی گرفته می‌شود. از طرفی بین مولکول‌های آب هم نیروی ربایش وجود دارد.

اگر نیروی ربایش بین مولکول‌های آب کمتر از نیروی ربایش آب و شیشه باشد، آب روی شیشه پخش می‌شود. مالیدن روغن روی شیشه نیروی ربایش بین مولکول‌های آب و شیشه را کم می‌کند، به این دلیل نیروی بین مولکول‌های آب از نیروی بین مولکول‌های آب و شیشه بیشتر می‌شود و آب به صورت قطره‌ای روی سطح قرار می‌گیرد. خوب است بدانید سطح شیشه اول آب‌دوست و سطح شیشه دوم (روغنی) آب‌گریز است.

بر روی شیشه‌ای چند قطره آب بریزید. چه می‌بینید؟ بله، قطره‌های آب بر روی شیشه پخش می‌شوند. این بار ابتدا، بر روی شیشه مقداری روغن بمالید، سپس قطره‌های آب را روی شیشه بریزید، می‌بینید که قطره‌ها به شکل کروی روی شیشه قرار می‌گیرند و پخش نمی‌شوند. فکر می‌کنید دلیل آن چیست؟ نوعی نیروی ربایش بین مولکول‌های آب و شیشه است که به آن نیروی چسبندگی

گرفته شده است. سطح برگ نیلوفر آبی، یک سطح بسیار آب‌گریز است. همین مسئله، باعث می‌شود تا نیروی چسبندگی سطحی بین آب و آلودگی، بیشتر از نیروی چسبندگی سطحی میان آلودگی و سطح برگ باشد. هنگامی که یک قطره آب روی برگ می‌گلتد، آلودگی را همراه خود حمل می‌کند و از سطح دور می‌کند.

## فناوری نانو در این بین چه می‌کند؟!

سطح برگ نیلوفر آبی را مانند یک صفحه چوبی بزرگ فرض کنید و خودتان را مانند قطره‌های آب! در حالت عادی می‌توانید به راحتی روی صفحه دراز بکشید! اما اگر سطح صفحه را با تعداد زیادی میخ

**به نظر شما این آزمایش چه ارتباطی به شیشه‌های کثیف‌نشو دارد؟!**  
گفتیم که الگوی ساخت این نوع شیشه‌ها با استفاده از فناوری نانو و برگ نیلوفر آبی







برآمدگی‌های میکرومتری برگ نیلوفرآبی با ایجاد سطح بسیار زبر و ناصاف خاصیت آب‌گریزی شدید را بر روی آن موجب شده‌اند. به این رفتار خود تمیزشوندگی نیلوفرآبی

که از ساختار میکرومتری - نانومتری آن حاصل شده است، اثر لوتوس می‌گویند. حالا می‌توان به ساختار شیشه‌های خود تمیز شونده پی برد. این شیشه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. در ساخت یک دسته از آنها از اثر لوتوس الگوبرداری می‌کنند. پوشش نازکی بر سطح شیشه قرار می‌دهند که ناصافی‌های میکرومتری و نانومتری دارد. این ساختار موجب کاهش نیروی چسبندگی سطحی میان قطرات آب و سطح شیشه می‌شود و خاصیت آب‌گریزی روی شیشه ایجاد می‌شود. این

پوشانید آیا باز هم می‌توانید به همان راحتی روی آن بخوابید یا ترجیح می‌دهید از روی آن به سرعت عبور کنید؟! دانشمندان با کمک میکروسکوپ‌های الکترونی (تا اندازه چند نانومتر) سطح برگ نیلوفرآبی را بررسی کرده و دریافته‌اند که سطح این برگ از برآمدگی‌های میکرومتری (۱۰-۶) پوشیده شده است. این برآمدگی‌ها، سطح تماس قطره آب با برگ را کاهش می‌دهند و در نتیجه قطره نمی‌تواند به راحتی روی سطح پخش شود و سطح برگ آب‌گریز می‌شود. جالب است بدانید برگ نیلوفرآبی در عمل، خاصیت «آب‌گریزی» (آب‌گریزی شدید) از خود نشان می‌دهد.

**بالاخره فناوری نانو وارد کار شد!**

آب‌گریزی، خاصیت خود تمیزشوندگی را در شیشه به‌وجود می‌آورد. برای شناخت دسته دیگر شیشه‌ها نیاز است با مواد «فوتو کالیست» آشنا شوید که فعلاً مورد نظر این نوشتار نیست! از این سطوح خود تمیزشونده در شیشه‌های ساختمانی، مصالح ناماسازی، درب و بدنه حمام، استخر، سونا، پانل‌های خورشیدی تولید انرژی و گلخانه، لنزهای عینک و شیشه‌های اتومبیل می‌توان استفاده کرد.

۱۹ بهمن

ولادت امام  
حسن عسکری (ع)

## غروب خورشید در سامرا

مجموعه «چهارده آفتاب» از انتشارات مدرسه، با نگاهی نو به گوشه‌هایی از زندگانی چهارده معصوم، روایت‌های شیرین و دلپذیری از زندگی آنها را باز می‌گوید و رازهای محبوبیت و شکوه آسمانی آنان را آشکار می‌کند. محمدرضا بایرامی در کتاب «غروب خورشید در سامرا»، از این مجموعه، به زندگی‌نامه امام حسن عسکری (ع) پرداخته است.

۱۴ بهمن

روز فناوری فضایی

## تدبیر

ایران تاکنون سه ماهواره به فضا پرتاب کرده است. ماهواره امید در ۱۵ بهمن ۸۷، ماهواره رصد در ۲۵ خرداد ۹۰ و ماهواره نوید در ۱۴ بهمن ۹۰ به فضا پرتاب شدند. ماهواره امید با وزن ۲۷ کیلوگرم نخستین ماهواره ساخت داخل بود که تمام تجهیزات آن در سازمان فضایی ایران طراحی و تولید شد. ایران با پرتاب این ماهواره به جمع کشورهای دارای فناوری پرتاب ماهواره پیوست. ماهواره رصد نیز نخستین ماهواره تصویربرداری ایران بود که با وزن ۱۵/۳ کیلوگرم به مدار لئو پرتاب شد. این ماهواره در دانشگاه مالک اشتر طراحی شده بود. ماهواره نوید علم و صنعت نیز با وضوح تصویربرداری بیشتر نسبت به ماهواره رصد، با وزن پنجاه کیلوگرم به مدار لئو پرتاب شد. ماهواره تدبیر هم قرار است با پرتابگر «سفیر یک بی» پرتاب شود. این ماهواره نمونه ارتقا یافته ماهواره نوید علم و صنعت است.

منبع: ایرنا

۱۲ بهمن

## توی قاب پنجره

## ورود امام خمینی به ایران

## توی قاب پنجره

چو افتاده بود آقا در فرودگاه است. همه‌جا آدم بود، از در و پنجره ماشین‌هایی که در حرکت بودند، آدم آویزان بود. همه صلوات می‌فرستادند. حتی یکی از آدم‌هایی که اینجا کنار من بود، ماشین آقا را ندیده بود. تا سه‌راه شاه با جمعیت آمدم. جمعیت می‌خواست همین‌طور دنبال آقا برود تا بهشت‌زهره. صبح زود، یک‌باره خبر دادند آقا اینجا است؛ توی مدرسه علوی. باورم نمی‌شد. از خانه زدم بیرون. پیمان هم آمد. از خورشید تا ایران راهی نبود. وارد خیابان ایران که شدم، دیدم نه، انگار واقعیت دارد. گیتی که تلفن کرده بود، اول باور نکرده بودیم، ولی حالا همه داشتند می‌رفتند. خیابان پر شده بود. پیمان را قلم‌دوش کردم. شعار شروع شد: «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی.»

خیابان ایران پر بود. از این طرف تا آبسردار و ژاله و بهارستان و آن طرف تا سه‌راه امین‌حضور و سرچشمه کیپ تا کیپ آدم بود. پیمان بر دوشم روی هوا و زمین بودم. با مردم و همراه مردم می‌رفتم تا از آن تنگه دهانه در آهنی مدرسه بگذرم و گذشتم. نزدیک حیاط پیمان ناگهان گوش‌های مرا گرفت و بی‌اختیار کشید و جیغ زد: «آقا، آقا، آقا، بابا، آقا اونها.» جای سرک کشیدن نبود. وقتی رسیدیم به حیاط، ناگهان چشمم افتاد به آقا.

آقا آنجا بود. توی قاب پنجره.





وفات حضرت  
فاطمه معصومه (س)

۲۱  
بهمن

از مدینه تا مرو

کاروان علویان آماده حرکت به مرو است. یک‌سالی از رفتن امام رضا(ع) از مدینه می‌گذرد. بی‌تابی تمام وجود فاطمه(س) را گرفته است. برای دیدار مجدد برادر لحظه‌شماری می‌کند. کاروان حرکت می‌کند و فاطمه آخرین نگاهش را از خویشان و آشنایان می‌گیرد. کاروان از مرزها می‌گذرد. بعد از گذشتن از بیابان‌ها به نزدیکی ساوه می‌رسد. گروهی از مردان مسلح حکومتی راه را بر کاروان علویان می‌بندند. فاطمه همچون عمه‌اش زینب بر قتلگاه برادرانش می‌نگرد. هارون، فضل، جعفر و قاسم. اینک دختری تنها در میان جاده مدینه به مرو ایستاده؛ تنها و رنجور. هنوز تا قم چند فرسخی باقی است. مردم گروه گروه به استقبال آن حضرت می‌آیند. عده فراوانی از مردم دور کجاوه در حرکت‌اند. موسی بن خزرج افسار شتر حضرت را گرفته است تا افتخار میزبانی فاطمه معصومه(س) در آخرین روزهای عمر آن حضرت نصیب او شود. لقب «معصومه» را امام رضا(ع) به خواهر خود عطا فرمود. آن حضرت در روایتی فرمود: «هر کس معصومه(س) را در قم زیارت کند، مانند کسی است که مرا زیارت کرده است.»

# ح فردا، دیدار مام در تهران



پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط نظام شاهنشاهی

۲۲  
بهمن

چرخ فلک

صدای انفجار و رگبار مسلسل و توپ و غرش تانک و «الله‌اکبر» یک لحظه هم قطع نمی‌شد. ناگهان، گویی که از خواب پریده باشم آن حالت افسردگی از وجودم کنده شد. سرم را گرفتم زیر شیر آب. انگار، امروز که یکشنبه، ۲۲ بهمن است، تازه‌وارد این شهر شده‌ام. زدم به موج مردم. حالم دگرگون شد و خواندم:

چرخ برهم زخم ار غیر مرادم گردد  
من نه آنم که زبونی کشم از  
چرخ و فلک  
در و دیوار کوچه و خیابان  
شکل دیگری داشت.  
از لابه‌لای مردم

می‌دویدم. شعر حافظ در شریان‌هایم می‌دوید انگار طفلی که روز هفده شهریور، در میدان ژاله بر خشت خراب و خونی خیابان افتاده بود حالا پنج ماه و شش روز از تولدش می‌گذشت.  
منبع: لحظه‌های انقلاب، محمود گلابدراهی، انتشارات عصر داستان.



# زنگ

## خواندنی‌های تاریخی!

### بهمن‌ماه/الیور تورپیست

در ادامه قصد داریم برخی مناسبت‌های تاریخی و علمی بهمن ماه را در طول تاریخ بشریت، از دریچه طنز بررسی کنیم. پس با ما همراه باشید:

● در این ماه مهندسی فرانسوی به نام «گوستاو ایفل» به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب فرانسه، ساخت برج ایفل را شروع کرد که امروزه نماد کشور فرانسه است. این برج مرتفع سه طبقه و سیصد متر ارتفاع دارد. جالب است بدانید از ابتدای ساخت این برج تاکنون بیش از دویست میلیون نفر از آن دیدن کرده‌اند!

● یوهانس گوتنبرگ، مخترع و زرگر آلمانی، اولین کتاب جهان را به وسیله ماشین چاپ منتشر کرد و بشر را از قرن‌ها رونویسی کردن کتاب‌ها برای تکثیرشان نجات داد!

● از قدیم‌الایام مخترعان آلمانی در بهمن‌ماه خیلی پرکار می‌شدند! پس تعجبی ندارد اگر اولین ساعت جیبی جهان را در «نورنبرگ» یک صنعتگر معروف آلمانی به نام «پیتر هلاتس» در همین ماه ساخته باشد. این ساعت شبیه به تخم‌مرغ بود و به همین دلیل تا مدت‌ها به آن «تخم‌مرغ نورنبرگ» می‌گفتند و مردم به جای عبارت ببخشید، ساعت چنده؟ می‌پرسیدند ببخشید، تخم‌مرغ چنده؟

● یکی از سرداران خونخوار تاریخ به نام آتیلا، که از نظر جرم و جنایت خیلی‌ها او را برادر ناتنی چنگیزخان مغول می‌دانند، در یکی از قبایل وحشی «هون» به دنیا آمد تا بعدها خیلی‌ها را از دنیا ببرد! او در جوانی قبایل مختلف هون را به زور شمشیر متحد کرد - کلا هون‌ها عادت دارند که تا زور بالای سرشان نباشد، حتی آب هم نخورند چه برسد به اینکه متحد شوند! - آتیلا بارها با سپاهیان خود به ممالک اروپایی تاخت. کشتار زیادی به راه انداخت و به

نوعی عامل کنترل جمعیت اروپا محسوب می‌شد! آتیلا به ایران

هم حمله کرد که نتیجه‌ای جز شکست برایش نداشت!

● آنتوان دو سنت اگزوپری، نویسنده فرانسوی و خالق شازده کوچولو، در «لیون» متولد شد. او در چهار سالگی یتیم شد. آنتوان ابتدا می‌خواست ویولونیست شود، ولی بعدها نظرش عوض شد و به نیروی هوایی رفت و خلبان ماهری شد. او در اوقات فراغتش به جای انجام دادن بازی‌های رایانه‌ای و پلی‌استیشن، داستان می‌نوشت و همین داستان‌ها کم‌کم سبب شهرت اگزوپری شد. عاقبت، خالق شازده کوچولو در جریان جنگ جهانی دوم به علت سقوط هواپیمایش از دنیا رفت و توانست پیش شازده کوچولو و گل سرخش برود! هوانورد، پیک جنوب و زمین انسان‌ها، از دیگر آثار این نویسنده فرانسوی است. ● سال‌ها قبل تعدادی از دانشمندان آلمانی، انگلیسی و فرانسوی که حسابی بی‌کار شده بودند، تصمیم گرفتند سردترین نقطه روی کره زمین را تعیین کنند. این گروه پس از چهار سال آزمایش هوا در مناطق مختلف سردسیر جهان سرانجام اعلام کردند سردترین ناحیه از نواحی مسکونی در دنیا، جایی به نام «ورخویانسک» در مشرق سیبری است. در این ناحیه سرمای هوا به هفتاد درجه زیر صفر می‌رسید!

● در این ماه لویی لومیر، دانشمند و هنرمند فرانسوی، دستگاه فیلم‌برداری را اختراع کرد و به این ترتیب، هنر هفتم متولد شد و زمینه برای بازیگر شدن و انتشار نشریات زرد درباره بازیگران فراهم شد! مظفرالدین‌شاه در سفرش به فرنگ در سال ۱۲۷۹ ش با این وسیله آشنا شد و بلافاصله دستور داد میرزا ابراهیم خان عکاس‌باشی یک عدد دوربین فیلم‌برداری و دستگاه پخش آن را بخرد تا مظفرالدین‌شاه به عنوان سوغاتی برای زنان حرمسرای خود ببرد!



## زنگ انشا

نویسنده: م. سربه هوا

موضوع انشاء: آخر هفته خود را چگونه می گذرانید؟  
 بر همگان واضح و مبرهن است که آخر هفته باید به دل طبیعت رفت. هفته گذشته، همه اعضای خانواده ما یک دل و یک صدا همان جایی را پیشنهاد دادند که هر هفته می رفتیم. وقتی به دل طبیعت رسیدیم با صحنه عجیبی روبه رو شدیم؛ چند درخت جدید که دفعه پیش اینجا نبودند. عجیب تر اینکه آنها میوه‌هایی حیرت آور داده بودند؛ مثل بطری خالی آب معدنی، دوغ، نوشابه و... بوته‌هایی روییده بود که به جای برگ، پوست پفک و چیپس بر آنها سبز شده بود. خلاصه کلی میوه‌ها و برگ‌های این طوری دیدیم.

عقل‌هایمان را که روی هم گذاشتیم به این نتیجه رسیدیم که این درخت کاری نتیجه زبانه‌هایی است که هفته‌های قبل اینجا رها کردیم. بعد که بیشتر عقل‌هایمان را روی هم گذاشتیم به این نتیجه رسیدیم که کاش نوشابه و پفک و چیپس و... را درسته چال می کردیم تا میوه‌های درسته بدهد نه بطری و پلاستیک خالی. تصمیم گرفته شد و تمام خوردنی‌هایی را که آورده بودیم، چال کردیم و آخر هفته‌مان این گونه سپری شد. با شکم‌هایی خالی و امیدوار به سوی خانه بازگشتیم.

چون خانه ما آپارتمانی است امروز که به مدرسه آمدیم، تصمیم گرفتیم بسته آدماسی را که داشتیم در باغچه حیاط مدرسه بکاریم تا درخت آدماس سبز شود و کلی بسته‌های آدماس میوه بدهد، اما بعد که خوب فکر کردیم دیدیم احتمالاً دوستان هم مدرسه‌ای امان نخواهند داد و هیچی به خودمان نخواهد رسید. برای همین یک آدماس جویده را در باغچه کاشتیم تا کسی از میوه‌های آن، که حتماً آدماس جویده و دهنی است، نخورد. ولی بعد از کاشتن آدماس هیچ اتفاقی نیفتاد و چیزی سبز نشد. پس تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه انجام دادیم و به این نتیجه رسیدیم جایی که ما هر هفته می‌رویم با بقیه مکان‌ها فرق دارد و دارای خاکی سحرآمیز است. حالا به خاطر علاقه‌ای که به شما دوستان هم کلاسی داریم، این موضوع را با شما در میان می‌گذاریم تا در صورت تمایل شما هم با اشیای با ارزشی که دارید با ما همراه شوید؛ چون ما قرار است فردا با پینوکیو برویم و سکه‌های پدر ژپتو را آنجا چال کنیم تا درخت سکه سبز شود.  
 این بود انشای ما - روباه مکار و گربه نره - که با هم آنرا نوشته‌ایم.



## کنکور رشد

نویسنده: م. مربا

۱. برای صرفه‌جویی در مصرف برق کدام گزینه را مناسب می‌دانید؟

- الف) استفاده از کلید برق
  - ب) قطع کردن کنتور
  - ج) از بین بردن نیروگاه
  - د) مرگ ادیسون قبل از اختراع لامپ
۲. کدام گزینه در میان خطرهای ناشی از نشت گاز خطرناک‌تر است؟

- الف) خفگی
  - ب) انفجار
  - ج) افزایش تصاعدی قبض گاز
  - د) کاهش صادرات گاز
۳. وضعیت آسفالت جلوی در مدرسه چگونه است؟

- الف) افتضاح
- ب) افتزاه
- ج) افطظه
- د) افتذاح

۴. کدام گزینه صحیح است؟

- الف)
- ب)
- ج)
- د)

۵. کدام زنگ بهتر است؟

- الف) زنگ ورزش
- ب) زنگ تفریح
- ج) زنگ آهن
- د) زنگ اخبار
- ه) زنگ آخر

## صدای مشاور

## نویسنده: آقا کوچولو

مشاور عزیز، ما چهار دوست هستیم که مدت‌هاست با هم رفاقت داریم و این قدر در سرد و گرم روزگار با هم بودیم که الان دیگر همگی در کوران زندگی می‌توانیم با خیال راحت روی همدیگر حساب کنیم. البته خیلی از آدم‌های حسود با این روی هم حساب‌کردن ما مشکل دارند ... خلاصه، ما که با هم مشکلی نداریم. از شما می‌خواهیم حسودان و بدخواهان ما چهار دوست را نصیحت کنید. عکسی هم از لحظات ناب دوستی و حساب‌کردنمان روی هم برایتان می‌فرستیم تا کور شود هر آن که نتواند دید!



امضاء - چهار دوست درست و حسابی که می‌دانیم در زبان فارسی به کسی امیدوار بودن، درست‌تر از روی کسی حساب کردن است!

**مشاور:** من به شدت تحت تأثیر دوستی شما قرار گرفتم و مطمئنم اگر مرحوم الکساندر دوما زنده بود اسم کتابش را به جای سه تفنگدار می‌گذاشت چهار حسابدار! آن عزیزانی هم که فرمودید چشم دیدن دوستی شما را ندارند نیت بدی ندارند و به احتمال زیاد، این روش روی هم حساب‌کردن شما در کوچه و خیابان باعث سد معبرشان شده!



آقا من یک پرندۀ بدشانس هستم ... اصلاً اگر حقیقتش را بخواهید من بدشانس‌ترین پرندۀ عالم هستم! من بیچاره هنوز سر از تخم بیرون نیاورده بودم که پدرم شکار عقاب شد و مادرم را یک شکارچی در دام انداخت و برد تا کسی درمی‌آش

کرد! همان شکارچی می‌خواست مرا هم نیمرو کند که وقتی تخم را شکست من از آن بیرون پریدم و همه پر و بالم روی ماهی تابه داغ کز خورد! شکارچی مرا به پرندۀ فروشی در خیابان مولوی تهران فروخت و او مرا در قفس، کنار یک جغد انداخت که از صبح تا شب یک کلمه هم حرف نمی‌زد و فقط زل می‌زد به من ... . وقتی هم بزرگ شدم مرا به یکی از کشورهای حاشیۀ خلیج فارس قاچاق کردند آن هم در پاچۀ سلوار یک مسافر! آنجا هم به یک نفر فروخته شدم که از یک چیزهای گردی کلکسیون دارد. او مرا در قفس نگه می‌دارد و گاهی یادش می‌رود به من آب و دانه بدهد! حالا هم در قفس را باز گذاشته و خوابیده و من به تلافی همه بی‌توجهی‌هایش می‌خواهم یکی از این چیزهای گردش را خراب کنم ... آهان! یک تکه‌اش را کندم ... . صحنه‌های خراب‌کردن این وسیله گرد بی‌خاصیت را به صورت زنده با وب‌کم برایتان می‌فرستم ... به‌نظر شما این می‌تواند شروعی برای پایان یافتن بدشانسی‌های من باشد؟!!

قربان شما - پرندۀ بدشانس سابق و خوش‌شانس فعلی!

**مشاور:** اگر تا چند ثانیه دیگر نارنجکی که ضامنش را کشیدید، عمل نکند همه آن بدشانسی‌ها جبران می‌شود و اگر هم عمل کرد که خب دیگر نیازی به مشاوره ندارید؛ روحتان شاد!



آقای مشاور، من تعریف شما را در زمینه باز کردن گره‌های کور زندگی زیاد شنیده‌ام، پس بدون هیچ مقدمه‌ای بفرمایید برای این موقعیت که بنده در آن غافلگیر شده‌ام چه راهکاری دارید؟! قربان شما: یک شکارچی حواس‌پرت و اهل مطالعه!

**مشاور:** اولین روش این است که با صدای بلند بگویید من گیلانم، این هم برگ‌هامه! بعد کلاهتان را تکان بدهید. اگر شیر مورد نظر باز چپ چپ نگاه کرد، دو عطسه بلند بکنید و سعی کنید آب دهان و بینی‌تان را هم سرازیر کنید، در اینجا اگر شیر، یک شیر تمیز و بهداشتی باشد، محال است به یک آدم سرماخورده لب بزند، اما اگر جناب شیر همچنان سرجایش ماند و دور دهانش را هم لیسید، دیگر باید از آخرین راه: یعنی ترساندن او استفاده کنید و با قیافۀ خشنی بگویید: برو داداش! ما بچه‌های آدمیزاد فقط تا دو سالگی شیر می‌خوریم ... حیف که مادرم خیلی وقت است مرا از شیر گرفته، وگرنه خوردنت کار سه سوت بود!



## آدم‌های غیر معمولی

### نویسنده: سنجاق قفلی

شخصی از کودکی می‌خواست پزشک شود تا با مداوای بیماران به جامعه خود خدمت کند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. کل زندگی‌اش را وقف مداوای بیماران کرد. در مکتب‌خانه معلم بالای مجلس درس نشسته است و کودکان دور کلاس روی زمین نشسته‌اند و لوحه‌های خود را به‌دست گرفته‌اند.

**معلم:** پسر جان بیا مرقومه‌ای که انشاء کرده‌ای بخوان.

**پزشک بعدازاین:** موضوع انشاء: در آتیه نیت انجام چه شغلی را دارید؟ این جانب در آینده می‌خواهم پزشک شوم و بیماران محترم را سرکیسه کنم.

**معلم:** شرم‌آور است. پس سوگندنامه بقراط چه می‌شود؟

**پزشک بعدازاین:** بی‌مایه فطیر است استاد.

**معلم:** پس لذت مداوای بیماران و لبخند و سپاس همراه بیمار چه می‌شود.

**پزشک بعدازاین:** اینها همه شعار است استاد. دینار و درهم باید به‌کار باشد.

**دانش آموزان همه با هم:** طبابت رو رها کن.

**پزشک بعدازاین:** نگر تا بزرگ شوم و به جامعه پزشکان درآیم. آن‌گاه چنان تسمه‌ای از گرده شایان خواهم کشید و چنان حق‌الویزیتی از شمایان طلب خواهم کرد که آهتان به آسمان برسد.

**معلم:** شرم‌سارم که شاگردی چون تو تربیت نموده‌ام. پس وظیفه انسانی‌ت به‌عنوان یک طبیب چه می‌شود؟!

**دانش آموزان همه با هم:** دکتر حیا کن. طبابت رو رها کن. این دکتر در مداوای بیماران اصلاً به پول فکر نمی‌کرد و به این علت الگوی همه دکترهایی است که فقط سلامتی بیمار برایش مهم است نه پول ویزیت و این جور چیزهای مادی. پزشک بعدازاین با دوستش در کوچه و بازار راه می‌روند.

**دوستش:** «واقعاً تمام هدف تو از پزشکی پول درآوردنه؟»

**پزشک بعدازاین:** «په نه په هدفم شفای بیماران.»

**دوستش:** «چرا نمی‌ری تو کار ساخت‌وساز؟»

**پزشک بعدازاین:** «الان بازار ثبات نداره. پزشکی از همه کاری بهتره.»

**دوستش:** «راست می‌گی. دیروز رفته بودم دندان‌پزشکی یه دندان

آسیاب برام پر کرد کل جیب بابامو خالی کرد. بیا بریم دندان‌پزشک بشیم.»

**پزشک بعدازاین:** «می‌دونی عمل دل و جیگر، سیخی چنده؟»

**دوستش:** «من مرد عمل نیستم.»

**پزشک بعدازاین:** «ز عمل پول درآید، به دوا بازی نیست. من به

دارو هیچ اعتقادی ندارم. هر مریضی بیاد یه راست رو تخت جراحیه.

اگه هم پول نداشت باید تو بیابون رهاسازی بشه.»

**دوستش:** «این دیگه نامردیه.»

**پزشک بعدازاین:** «تو این دور و زمونه مردونگی کجا بود. کی واسه

من قد یه نخود مردونگی رو کرد که من برآش یه خروار رو کنم. هر

کی از راه رسید با خنجر کوبید به پشتم.»

**دوستش:** «ولی این دیالوگ یه فیلم بود.»

**پزشک بعدازاین:** «ببخشید جوگیر شدم.»

## کاریکلماتور

### تقلب

#### منصور محمدی

برف برای پوشاندن سیاهی بارید و از شرمساری آب شد.

#### حمید علی اکبرزاده تربتی

به‌طور حتم قضیه از یک جایی آب می‌خورد و گرنه تا حالا از تشنگی هلاک شده بود.

#### سوده عباسی سرداری

وقتی بشقاب آدم دیش ماهواره باشد، مغز سوءهاضمه می‌گیرد. سرفه، اظهار وجود میکروبه‌هاست.

#### مهرداد صدقی

قبل از اینکه سبب به سر نیوتن بخورد، نیروی جاذبه آدم و حوا را به زمین کشیده بود. قلم‌مو، حتی به اصرار نقاش هم حاضر نبود سیگار بکشد.

## ایستگاه شعر

### دوباره

#### استاد

دوباره گریه مانند همیشه  
دوباره سوختم بنده ز ریشه  
دوباره دودمانم رفته  
بر باد  
دوباره توپ خورده توی  
شیشه

#### زنگ ریاضی

گرفتم از معلم هی اجازه  
نکردم شیطنت، جدا نیازه  
چهل بار بخوریمون بنده  
رو دید  
چقد زنگ ریاضی مون  
درازه



## غذای بوفه

## سیدامیر سادات موسوی

غذایی چرب، روزی توی بوفه  
رسید از دست مشکوکی به دستم  
به او گفتم که مرغی یا کبابی  
که از بوی دل آویز تو مستم

بگفتا پوستی دارم برنزه  
که آن را می‌کنم اغلب ذغالی  
نگاهم کرد تا چیزی بگویم  
به او گفتم عجب! خیلی هم عالی!

به او گفتم مگر در خود چه داری،  
که هر کس خورده آن را سیر گشته؟  
بگفتا نیم درصد گوشت دارم  
که آن هم راستش تبخیر گشته

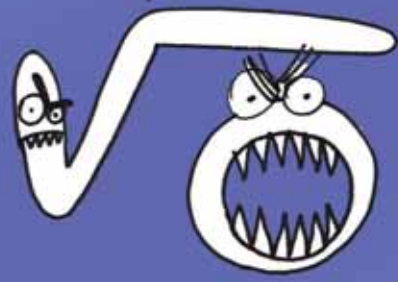
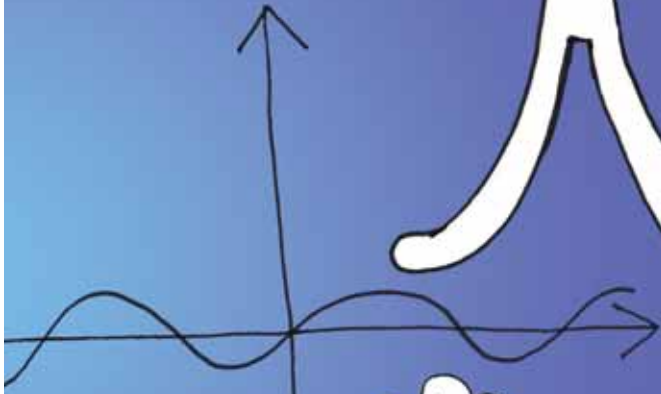
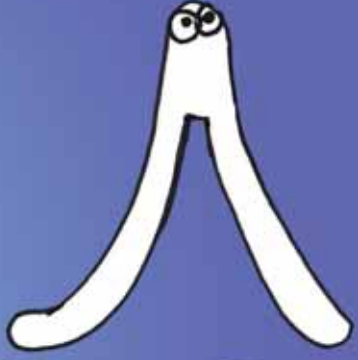
همین که وضع خود را داشت می‌گفت  
از احوالش تعجب کرده بودم  
به او گفتم خورشت قیمه‌ای تو؟  
بگفتا خیر، بنده فست‌فودم

## سفر نامه مالدیو

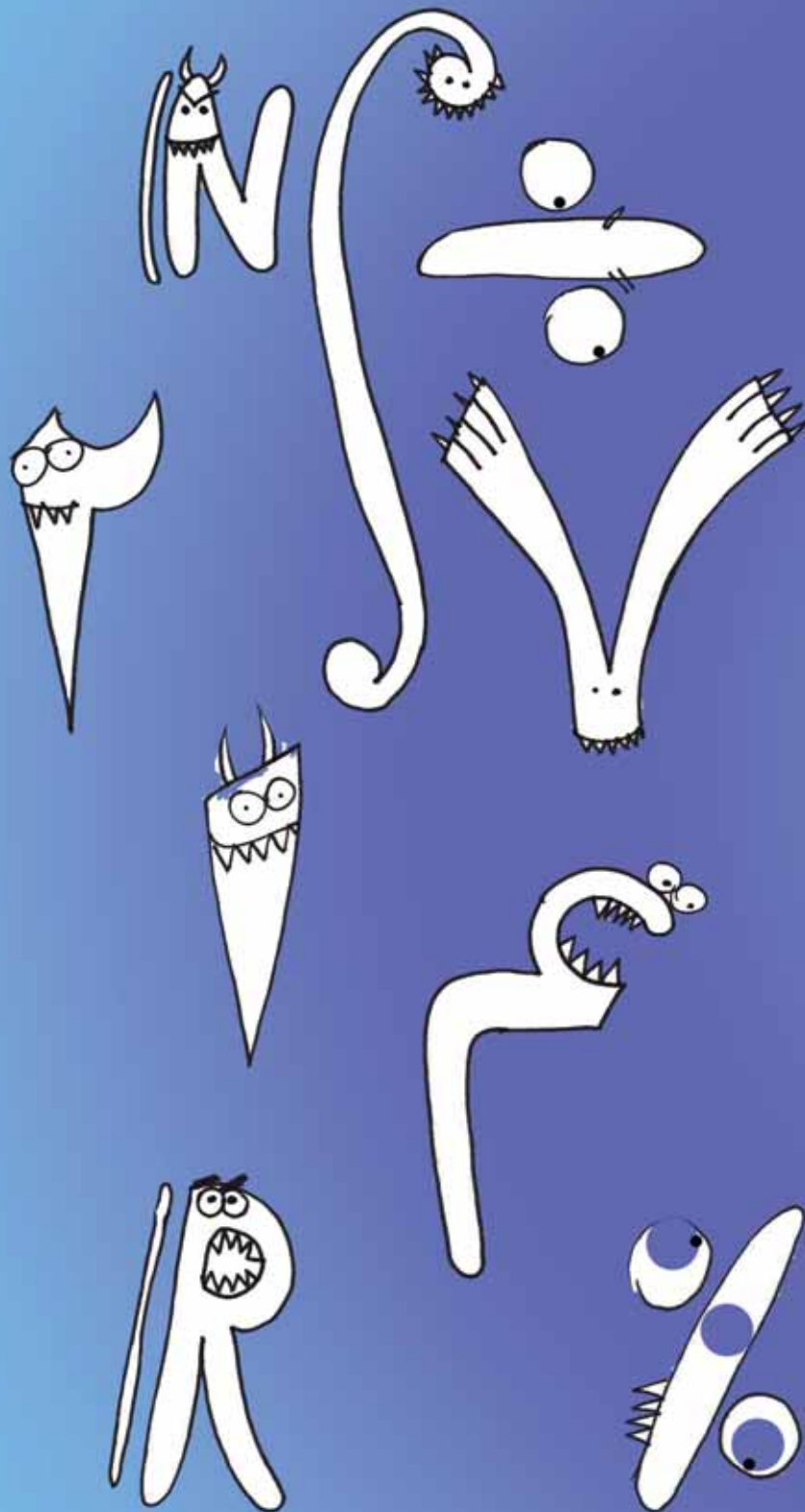
## مهدی استاد احمد

سفر کردیم ما یکبار مالدیو  
دوباره می‌کنم تکرار: مالدیو!  
اگرچه خورده هفده گل از ایران<sup>۱</sup>  
ولیکن نیست ناهنجار مالدیو  
اگرچه یارگیری‌شان ضعیف است  
ولیکن مملو است از یار مالدیو  
شده تبلیغ خیلی کم برایش  
زده کمتر آژانسی جار: «مالدیو!!!»  
بود یک کشور بسیار زیبا  
مناسب واسه کسب و کار مالدیو  
چه چشم‌اندازهای بی‌نظیری  
شبه فیلم «آواتار» مالدیو  
اگرچه اندکی خیلی گران است (!)  
ولیکن هست خوش رفتار مالدیو  
ندارد دشمنی در کل دنیا  
بود از بس که بی‌آزار مالدیو  
شده تشکیل از کلی جزیره  
و در مجموع مالدیو بی‌نظیره!

۱. همین مالدیو فوق‌الاشاره یک روزی که  
شما یادتان نمی‌آید، هفده گل ناقابل از ما  
خورد! عین آب خوردن!







### چشم خواب آلود

از ریاضی من به شدت شاکی ام  
چيست تابع؟ کيست مشتق؟ من کی ام؟  
حل انتگرال باباجان من  
گاو نر می خواهد و مرد کهن  
گر چه می گویند مشتق ساده است  
کار دست کله من داده است  
یادم آید خفته بودم پشت میز  
رو به من فرمود استاد عزیز  
گفت ای مرد جوان ای گل پسر  
صبح شد برخیز ای کاکل به سر  
چشم را از خواب خوش تخلیه کن  
این عبارت را بیا تجزیه کن  
خواب من را با سؤالش پاره کرد  
در حقیقت زد مرا بیچاره کرد  
من ولی با حالتی خیلی خفن  
رو به او گفتم که: «ای استاد من!  
تا به آن جایی که من دارم سواد  
تجزیه زشت است تا هست اتحاد!  
رمز پیروزی ما همبستگی است  
شک ندارم تجزیه کار بدی است!  
تجزیه کاری است ننگین و وقیح  
بنده معذورم از این فعل قبیح  
نیستم من ذره ای اهل گناه  
هر چه خواهی خواه! اما این نخواه!»  
گفت: «آقا جان! بند آن نیش را  
جمع کن بند و بساط خویش را!  
درس ما جای مزاح و خنده نیست  
جای کل کل کردن با بنده نیست  
دانش آموز، این قدر حاضر جواب؟!  
لطف کن بیرون برو! آنجا بخواب»  
کارت قرمز داد جای کارت زرد  
از کلاس خود مرا اخراج کرد  
پنبه شد آن روز تار و پود من  
ای امان از چشم خواب آلود من





**10** Test each cake by inserting a skewer into the middle; it should come out clean.



**11** Leave the cakes in their pans for a few minutes then turn out on to a wire rack to cool.



**12** For the buttercream, put butter, sugar, and cocoa powder into a large bowl.



**13** With an electric hand mixer, blend the mixture for 5 minutes, or until light and fluffy.



**14** If the cream is stiff, add milk, 1 teaspoon at a time, until it reaches a spreading consistency



**15** Spread the flat base of one sponge with the buttercream, then top with the other sponge.



**16** Place on a serving plate and sift confectioner's sugar evenly over the cake.

**STORE** The cake will keep in an airtight container for 2 days.



# Chocolate Cake with Buttercream

Malihe Zarif

Everyone loves a classic chocolate cake, and in this version the yogurt in the mix makes it extra moist.

Special equipment  
2 x 63/4in (17cm) round cake pans



SERVES  
6-8



30  
MINS



20-25  
MINS



8 WEEKS,  
UNFILLED

## Ingredients

14 tbsp unsalted butter, softened, plus extra for greasing  
1/2 cup cocoa powder, plus extra for dusting  
3/4 cup light brown sugar  
3 large eggs  
2/3 cup all-purpose flour  
1 tsp baking powder  
1/4 tsp salt  
1/4 cup Greek, or thick plain yogurt

**For the chocolate buttercream**  
4 tbsp unsalted butter, softened  
2/3 cup confectioner's sugar, sifted, plus extra to serve  
1/4 cup cocoa powder  
a little milk, if necessary



**1** Preheat the oven to 350°F (180°C). Grease the pans with butter and dust with cocoa powder



**2** Place the butter and sugar into a large bowl, or in the bowl of an electric mixer



**3** With an electric hand mixer, or in the electric mixer, cream the mixture until light and fluffy.



**4** Beat in the eggs one at a time, beating well after each addition, until well mixed.



**5** In a separate bowl, sift together the flour, cocoa powder, baking powder, and salt.



**6** Fold the flour mixture into the cake batter until well blended, trying to keep volume.



**7** Gently fold through the thick yogurt. This will help to make the cake moist.



**8** Divide the mixture between the 2 cake pans, smoothing the surfaces with a palette knife.



**9** Bake in the middle of the oven for 20–25 minutes until risen and springy to the touch

## وسعتی در حد بی‌نهایت

تا به امروز درباره بازی‌های سری Need for Speed صحبت‌های زیادی کرده‌ایم و در اوج بودن این مجموعه را در بین دیگر بازی‌های اتومبیل‌رانی ستوده‌ایم. اما برای کسانی که دلباخته سرعت و اتومبیل‌رانی هستند این نکته که امکان دسترسی به همه خیابان‌ها و حتی کوچه‌های موجود در نقشه وجود داشته باشد، همیشه دور از ذهن بوده است. در سال میلادی آینده بازی هیجان انگیزی به بازار خواهد آمد که شاید بسیاری را برای مدت‌ها درگیر خود کند و ساعت‌ها لذت و هیجان دردست



داشتن فرمان اتومبیل دلخواه‌شان را برایشان به ارمغان بیاورد. بازی The Crew با قابلیت‌هایی باورنکردنی و داشتن نقشه بازی‌ای در حد کشور ایالات متحده آن‌چنان جذاب است که شاید به انتظار نشستن برای آمدن این بازی خیلی سخت باشد.

از نکته‌های بسیار جالب این بازی، ساختن گروه‌های کاری یا دوستان در شهرهای مختلف با نقشه‌های بازی بسیار متفاوت و منحصر به فرد است که حس بی‌نهایت را در بازی برایتان پیش خواهد آورد.

### چهارگاه

چهارگاه یکی دیگر از دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی است و با دستگاه سه‌گاه پیوستگی خاصی دارد. این گونه رابطه بین هیچ دستگاه دیگری وجود ندارد. چهارگاه از نظر علمی مهم‌ترین مقام موسیقی ایران است. این آواز نمونه بارز از احوال و اوصاف موسیقی سنتی ایرانی است، به طوری که تمام صفات عالی و ممتاز گام‌های ایرانی را می‌توان در آن به صورت یک‌جا پیدا کرد. چهارگاه کاملاً به صبح اختصاص دارد. می‌توانید یکی از آهنگ‌های این دستگاه را اول صبح گوش کنید تا انرژی‌تان برای یک روز کامل جفت و جور شود. قطعه معروف «سلام» حسن کسایی که در آلبوم «صبحگاهی» حسین علیزاده اجرا شده و آلبوم «دستان» محمدرضا شجریان نمونه‌ای زیبا از یک قطعه موسیقی ایرانی در دستگاه چهارگاه هستند. قطعه بی‌کلام «دخترک ژولیده» علینقی وزیری هم در این دستگاه به زیبایی اجرا شده است.

### دمنوش پرتقال

از زمان‌های خیلی دور در طب سنتی از خواص درمانی این جوشانده برای تقویت سیستم ایمنی بدن و سیستم اعصاب استفاده می‌شود. دمنوش پوست پرتقال دارای خواص بسیاری از جمله خواص ضد میکروبی، ضد ویروسی، ضد باکتری و نیز ضد التهابی است. اگر به پوست پرتقال به دقت نگاه کنید غدد روغنی فراوانی خواهید دید. محققان می‌گویند این غدد مرکز تجمع بسیاری از خواص از جمله خواص آنتی‌اکسیدانی و آنزیم‌های اساسی است که در خود پرتقال کمتر وجود دارد. از پوست پرتقال برای مصارف آشپزی هم استفاده می‌شود. از پوست خوش طعم این میوه در تهیه کیک‌ها و شیرینی‌جات و نیز نان‌ها و موارد بسیاری دیگر استفاده می‌شود. پوست پرتقال دارای ویتامین‌های C و B<sub>1</sub> و فولیک اسید، فلاونوئید، آلفاکاروتن و بتاکاروتن است.

حدود یک قاشق غذاخوری پوست درشت خرد شده پرتقال را درون آب تازه جوش بریزید و پس از ۱۵-۱۰ دقیقه آن را بنوشید. می‌توانید به اندازه نصف این مقدار آب پرتقال را نیز به آن اضافه کنید و سپس میل کنید. از دیگر خواص دمنوش پوست پرتقال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- سرفه، سرماخوردگی و هر بیماری تنفسی که بر اثر وجود خلط در سینه ممکن است به وجود آید را درمان می‌کند.
- اشتها را افزایش می‌دهد.
- باعث تقویت سیستم هاضمه شده و نیز نفخ و حالت تهوع را از بین می‌برد.
- سیستم گردش خون را بهبود می‌بخشد.





## تکیه امیرچخماق

### سفری به شهر یزد

اگر دوست دارید تکیه امیرچخماق را ببینید کافی است خودتان را به یزد برسانید. شهر خشت و گل، شهر بادگیرها و قنات‌ها، شهری با طعم شیرینی‌ها. ابتدا خودتان را به دل بافت تاریخی شهر برسانید، جایی که تکیه امیرچخماق در آن قرار دارد؛ میدان امیرچخماق. البته ساختمان فعلی این تکیه بعدها ساخته شده و معماری اسلامی زیبا و بی‌نظیرش آن را به نمادی از شهر یزد تبدیل کرده است. بنایی سه طبقه که با کاشی‌های معرق آذین شده است. بنایی با پله‌های قدیمی و نفس‌گیر که وقتی به بالای آن می‌رسیم تمامی شهر خشتی و گلی را دور تا دورمان می‌بینیم. در قرن نهم، سنگ‌بنای این تکیه را «امیرجلال‌الدین چخماق» از سرداران شاهرخ تیموری و حاکم یزد گذاشته است. زمانی این تکیه قسمتی از مجموعه میدان، تکیه، کاروان‌سرا، حمام، خانقاه، مسجد، بازار و... بود. در کنار تکیه امیرچخماق نخل تاریخی یزد، معروف به نخل حیدری‌ها با ۴۵۰ سال عمر قرار دارد که قدیمی‌ترین نخل چوبی ایران (عصر صفوی) است. این نخل، مجموعه مشبکی از چوب‌های تراشیده شده با گره‌چینی‌ها و تیرهای بزرگ است که تقریباً به شکل درخت سرو (نماد آزادی) ساخته شده است. یزیدی‌ها رسم دارند در ایام سوگواری امام حسین (ع) مراسم نخل‌گردانی اجرا کنند. این نخل را ۱۵۰ نفر در میان مردم می‌گردانند تا مراسم ویژه آن نمادی باشد برای آزادی و مظلومیت امام سوم شیعیان.



### ۳ کتاب، ۳ خوش‌شانسی

استانداردهای توانایی تفکر انتقادی، لیندا الدر و ریچارد پل، مرتضی کوبی، انتشارات سپهر دانش، همدان.

تلفن: ۰۸۱۱-۲۵۲۲۷۹۹



کوروش کبیر برپام اندیشه، بصیر کوشکی، انتشارات شاپور خواست، خرم‌آباد.

تلفن: ۰۹۱۲-۳۹۸۴۰۱۱



آشنایی با اینشتین، جان و مری گریبین، مسعود سلطانی، انتشارات قدیانی.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۰۰۴۱



### کتاب ماه



لطایف الحساب (رساله‌ای درباره سرگرمی‌های ریاضی) «لطایف الحساب» رساله‌ای است در باب سرگرمی‌های ریاضی که چهار قرن پیش به دست «قطب‌الدین لاهیجی» درباره سرگرمی‌های ریاضی نوشته شده است. بخشی از کتاب شامل لطیفه و بخش دیگری درباره چگونگی تخمین عددی است.

لطایف‌الحساب، قطب‌الدین لاهیجی؛ به کوشش محمد باقری، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۶۱۲

### ۳ کتاب، ۳ دوست

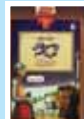
قصه‌های ۵۷ (برگزیده داستان‌های انقلاب، علی‌الله سلیمی، انتشارات عصر داستان.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۳۳۹۳۴



رومی‌های بی‌رحم، تری دیری، مهرداد تویسرکانی، نشر افق.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۳۳۹۳۴



حل شدن در استکان مرگ، سید محمد سادات اخوی، نشر نسیم.

تلفن: ۰۲۱-۷۷۶۰۴۹۹۰



به مجموعه مراحل که مغز برای حل یک مسئله، خلق یک ایده، آگاهی از یک مفهوم، توصیف یک اثر هنری یا اثبات یک تئوری به کار می‌گیرد خلاقیت می‌گویند.

# خلاقیت

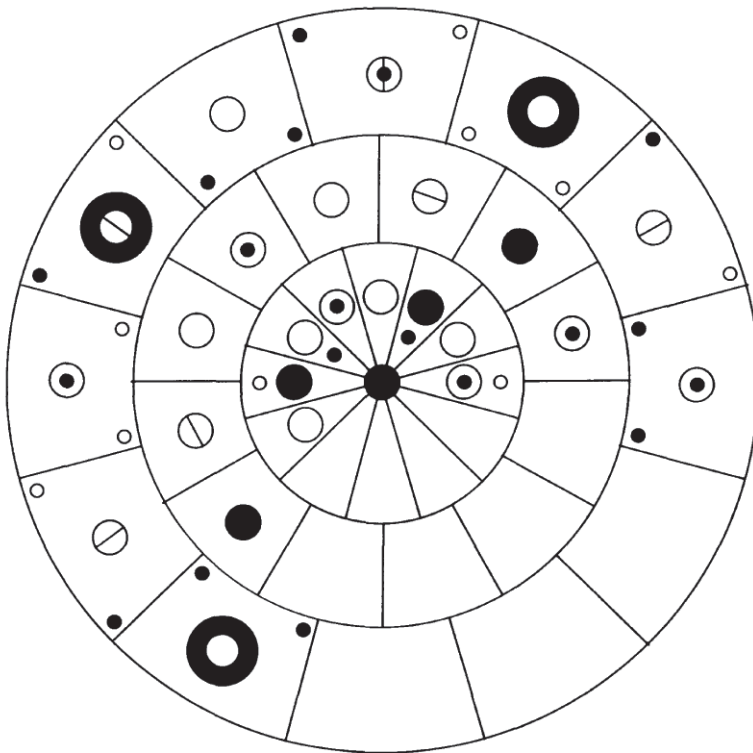
۳. یافتن راه‌حل: در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه‌حل را پیدا می‌کند.

۴. تأییدیه گرفتن: حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی می‌کند و همه احتمالات را ارزیابی می‌نماید.

در ادامه برای آزمایش خلاقیت ذهن شما سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل آزمون‌های زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

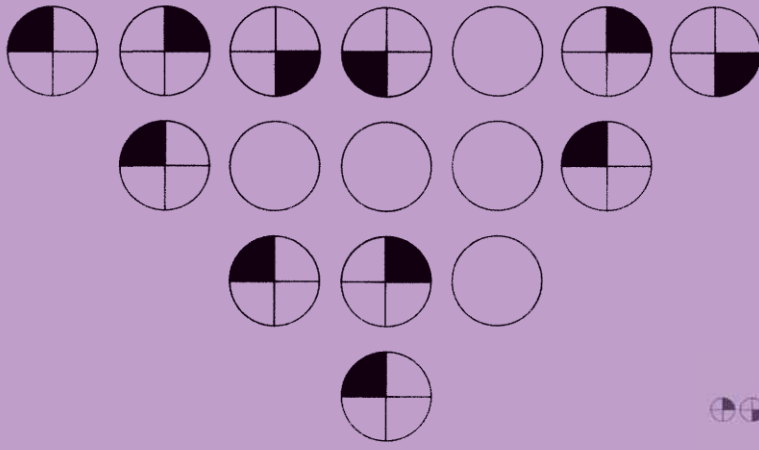
این مجموعه برای هرکس منحصر به فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد: ۱. آمادگی: تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.

۲. پرورش موضوع: وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.



۲

۱



۳





# پاسخ صحیح کدام است؟

۲: شماره

۸

الف   ب   ج   د   ه   و

۳: شماره

6	
7	4
1	9

1	
8	3
2	7

6	
?	8
1	2

۴

۵: شماره

82	28	54
73	?	36
95	?	?

82 28 54  
73 37 36  
95 59 96

۶

الف   ب   ج   د

۷: شماره

۹

الف   ب   ج   د   ه

۷: شماره

الف   ب   ج   د

۸: شماره



# مسیح کردستان

فاطمه یعقوبی

به بروجردی گفتم: «این چه کاری بود کردی؟! خودش مقصر بود.» گفت: «بگذارید برود. این راننده است؛ آدم زحمت کشی است. حالا خسته شده؛ کار رانندگی سخت و طاقت فرساست و آدم را خسته می‌کند»

این را گفت و سوار ماشین شد. ما هنوز با ناباوری دور شدن راننده خاور را نگاه می‌کردیم. ناراحت بودم که چرا نتوانسته بودم آن موقع کاری بکنم. جلوی ما، بروجردی را از ماشین کشید پایین و زد توی گوشش؛ ما هم هیچ کاری نکردیم. در راه هم‌هانش به فکر این موضوع بودم و خودم را سرزنش می‌کردم. در سپاه باختران، داشتم کارها را انجام می‌دادم. با بروجردی توی دفتر نشسته بودیم که از بیرون سروصدا آمد. از پنجره دفتر نگاه کردم. دیدم یکی جلوی در سپاه ایستاده و با نگهبان‌ها بحث می‌کند؛ می‌خواست وارد شود و نگهبان‌ها نمی‌گذاشتند. بروجردی گفت: «یکی را بفرست؛ ببین چه خبر شده.» یکی را فرستادم؛ وقتی برگشت، گفت: «یک راننده از سنندج بار آورده، می‌خواهد تسویه حساب کند و خیلی هم عجله دارد. می‌گوید زودتر کارم را انجام دهید.» بروجردی گفت: «او را بیاورید اینجا.» سرم به کار خودم بود که در باز شد و یکی، در حالی که غرغر می‌کرد، وارد دفتر شد. وقتی نگاه کردم، با تعجب دیدم همان راننده کامیون خاور است. راننده جلوی در خشکش زد. همان جا ایستاد و زل زد به بروجردی، که پشت میز با لباس سپاه نشسته بود. وقتی بروجردی سرش را بلند کرد، راننده را شناخت. لبخندی زد و گفت: «چه خبر! چی شده باز سروصدا راه انداختی؟» راننده انگار لال شده بود. جلوی در ایستاده بود و فقط او را نگاه می‌کرد. شروع کرد به معذرت‌خواهی؛ بروجردی اجازه نداد ادامه بدهد. پرسید: «اینجا چه کار داشتی؟»

راننده در حالی که از خجالت سرش را پایین انداخته بود، به آرامی گفت: «راستش برای سپاه باختران بار آورده‌ام و حالا می‌خواهم زودتر آن را تحویل بدهم و برگردم، ولی مرا معطل کرده‌اند.» بروجردی گوشی تلفن را برداشت و با آن قسمت تماس گرفت و گفت: «هر چه زودتر بار را تحویل بگیرید.» بعد رو به راننده گفت: «برو به امید خدا! برو بارت را تحویل بده!» اشک توی چشم‌های راننده جمع شده بود؛ سرش را پایین انداخته بود و نمی‌دانست چه کار کند. در حالی که گریه‌هایش نمی‌داد، خودش را انداخت بغل بروجردی. بروجردی لبخند روی لب داشت. راننده را آرام کرد و فرستاد. بی‌جهت نبود که مردم کرد به او مسیح کردستان می‌گفتند این بار عیسی ما به کالبدی دیگر جان بخشیده بود.

با بروجردی و دو سه تا از بچه‌های سپاه سوار ماشین بودیم و به طرف باختران می‌رفتیم. جاده سنندج - باختران کمی شلوغ بود؛ ماشین‌ها می‌خواستند هر چه سریع‌تر به مقصد برسند تا به تاریکی هوا نخورند. لباس سپاه تن هیچ‌کدام از بچه‌ها نبود؛ بروجردی پشت فرمان نشسته بود و رانندگی می‌کرد. زیاد تند نمی‌رفت. پشت‌سرم‌مان یک کامیون خاور می‌آمد. بار سنگینی داشت. راننده می‌خواست با سرعت هر چه تمام‌تر سبقت بگیرد. از روبه‌رو هم ماشین می‌آمد. راننده چندبار بوق زد. بروجردی به آرامی ماشین را به سمت راست جاده هدایت کرد تا خاور بگذرد، ولی ماشین‌هایی که از روبه‌رو می‌آمدند، مجال سبقت گرفتن نمی‌دادند.

راننده چندبار خواست سرعتش را زیاد کند و بگذرد، ولی نتوانست و دوباره در عقب ماشین‌ها قرار گرفت. راننده عصبانی بود؛ مرتب بوق می‌زد و گاز می‌داد. بروجردی سعی کرد تا آنجا که می‌شود راه را برایش باز کند، ولی نمی‌شد. بالاخره توانست سبقت بگیرد؛ وقتی کمی جلو رفت ناگهان پیچید جلوی ماشین. انتظار نداشتیم که پیچید جلوی ماشین. بروجردی زد روی ترمز و به هر زحمتی که بود، ماشین را نگه داشت. راننده که درشت هیكل بود و سیل‌های پهنی از دو طرف صورتش آویزان بود، پیاده شد و آمد طرف ما. در ماشین را باز کرد و بروجردی را از ماشین کشید پایین؛ در حالی که ناراحت و عصبانی بود، یقه او را چسبید و چند حرف بی‌مورد به او زد. بعد زد در گوش بروجردی؛ تا این صحنه را دیدیم مثل برق پریدیم پایین. رفتم طرفشان، دیدم بروجردی هنوز دارد لبخند می‌زند. به راننده گفت: «حالا شما بیخشیدا! ما اشتباه کردیم!» راننده هنوز عصبانی و ناراحت بود. یقه حاجی را ول کرد و غرغر کنان رفت طرف کامیون خاور.






خود ز فلک برتریم و ز ملک افزون تریم  
زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

مولوی



A pair of red and blue gloves lies on a dark, wet surface covered in water droplets. The background is a blurred, rainy street scene with a metal railing visible. The overall mood is somber and reflective.

باران شبیه کودکی‌ام پشت شیشه‌هاست  
دارم هوای گریه خدایا بهانه‌ای

قیصر امین پور